

# بذر

شماره بیست و دوم - آذر 1386

## نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: باربد کیوان، افشین کوشا، پگاه فهیمی، بهروز اختیاری

[www.bazr1384.com](http://www.bazr1384.com)

Email: [bazr1384@gmail.com](mailto:bazr1384@gmail.com)



■ در آستانه 16 آذر  
صفحه 2

■ سخنی با رفقا!  
صفحه 4

■ فراخوان تظاهرات  
صفحه 6

■ گزارشی از یک  
مقاومت صفحه 7

■ گزارشی از شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه صفحه 9

■ نقد فیلم: آنچه "رویایی ها" به ذهن من می آورد صفحه 12

■ ایده های پراکنده درباره پست مدرنیسم صفحه 14

## در آستانه 16 آذر

ستاره دار کردن فعالین دانشجویی مانع تکامل جنبش دانشجویی شود.

ولی این جاده یک طرفه نیست. طرف دیگر، عکس العمل دانشجویان است. سرکوب به ناگزیر به مقاومت پا می دهد. بویژه آنکه در این جنبش ما با یک بخش آگاه و فعال و نسبتاً سازمانیافته چپ نیز روبرو هستیم که سازماندهی مقاومت در مقابل سرکوب را امکان پذیر می کند.

**بطور خلاصه محرک های این اوجگیری نوین عبارتند از:**  
**یکم: وضعیت بحرانی کلی جامعه و نارضایتی عمومی مردم؛**  
**دوم: وضعیت سیاسی حساس جامعه و شتاب گرفتن تحولات سیاسی ای که در مرکز آن کشمکش ایران و آمریکا قرار دارد؛**  
**سوم: افزایش سرکوبگری در نتیجه گسترش مقاومت دانشجویان؛**  
**چهارم: حضور یک بخش چپ و فعال هر چند که هنوز از نظر تعداد گسترده نیست.**

اما اوجگیری این مرحله از جنبش دانشجویی از ویژگی های خاصی برخوردار است. این موج به نسبت سالهای اخیر از خصلت توده ای بیشتری برخوردار است و اگر چه هنوز اکثریت دانشجویان را در بر نگرفته است اما تعداد قابل توجهی در این مبارزات شرکت می کنند. برجسته ترین نمونه، مبارزه دانشجویان پلی تکنیک است که از حمایت مستقیم یا غیر مستقیم بسیاری از دانشجویان برخوردار است. توطئه چینی رژیم و عواملش بر سر جعل لوگوی نشریات دانشجویی و اتهام بستن به دانشجویان مبارز، عمق درماندگی و بی پایگی رژیم را نشان می دهد. عوامل رژیم حتی برای به عمل در آوردن این توطئه زیوانه و سناریوی مفتضحانه با مشکلات عدیده ای روبرو شد. رژیم برای اینکه بتواند علیه دانشجویان فعال پرونده سازی کند و چند نفر را دستگیر کند، به فضاحت های بزرگی تن در داده است. در این ماجرا رژیم حتی قادر نشد پایه های خود یعنی بسیج دانشجویی یا کارکنان اداریش را قانع کند و واقعیتهای مربوط به این توطئه چینی از درون خود آنها نیز به بیرون درج کرد. رژیمی که زمانی بی هیچ رو درباستی فعالین دانشجویی را در روز روشن در دانشگاه و خیابان می ربود و بازداشت می کرد و یا در سالهای شصت در جا دانشجویان انقلابی را اعدام می کرد، برای دستگیری چند فعال دانشجویی و جلوگیری از انتشار چند نشریه دانشجویی مجبور است چه سناریوهایی را اجرا کند و چه دسته گلهایی به آب دهد.

ویژگی دیگر جنبش دانشجویی رقابت سیاسی حادی است که در آن جریان دارد. رقابت سیاسی میان فعالین چپ و نیروهای سیاسی که حول دفتر تحکیم وحدت سازمان یافته اند. شدت یابی این رقابت مستقیماً به حاد بودن اوضاع سیاسی، خطرات و راه حل های سیاسی ربط دارد. مشاجرات و جدل های سیاسی ای که پس از مبارزه اخیر پلی تکنیک میان تحکیم وحدتی ها و فعالین چپ براه افتاده است در حقیقت بیان انحصار گری همیشگی این تشکل دانشجویی وابسته به محافل قدرت در جمهوری اسلامی است.

مضمون این رقابت سیاسی از زاویه سرنوشت جنبش دانشجویی و تحولات کلی جامعه بسیار مهم است. مسئله تحکیم وحدتی ها این است که مهار و کنترل سیاسی جنبش دانشجویی از دست شان خارج نشود. آنان می خواهند جنبش دانشجویی را به کبریت بی خطر بدل کنند و این جنبش در دعوای میان

از زمان آغاز سال تحصیلی جدید هر هفته در یکی از دانشگاه های کشور شاهد اعتراضات آشکار دانشجویان هستیم. برخی از این اعتراضات از خصلت سیاسی روشنی برخوردارند. مانند اعتراض به حضور احمدی نژاد در دانشگاه تهران یا مبارزات دانشجویان پلی تکنیک در اعتراض به سرکوبها و توطئه چینی های حکومت علیه جنبش دانشجویی تا مبارزه دانشجویان دانشگاه اهواز و شاهرود و اعتراض دانشجویان همدان به تجاوز و قتل زهرا بنی عامری (بنی یعقوب).

برخی دیگر از اعتراضات دانشجویان از خصلت صنفی برخوردارند، در خوابگاههای دانشجویی تمرکز یافته اند و حول وضعیت بد زندگی در خوابگاهها و عدم رسیدگی مقامات به مطالبات عادلانه آنان جریان دارند. همه شواهد نشان از اوجگیری جنبش دانشجویی دارد.

### محرک این اوضاع و ویژگی های آن چیست؟

ما با جامعه ای روبرو هستیم که بحران همه ارکانش را فراگرفته است. از بحران در میان حکومتگران گرفته تا بحران اقتصادی؛ از بحران های بزرگ و کوچک اجتماعی گرفته تا بحران های بزرگ و کوچک اخلاقی. این بحران ها انعکاس تشدید کلیه تضادهای جامعه اند و به نوبه خود محرک تب و تابهای سیاسی حاد می باشند. تب و تاب های سیاسی که به صورت مخالفت های عمومی مردم با حکومت، یا کشمکش سیاسی جمهوری اسلامی با آمریکا و احتمال یک جنگ جنایتکارانه دیگر در خاورمیانه بروز یافته است.

جنبش دانشجویی از این وضعیت عمومی جدا نیست، هر چند که محرکهای خاصی نیز در آن عمل می کند. دانشجویان نیز مانند بسیاری از اقشار و طبقات دیگر از این وضعیت بحرانی و فقدان آزادی رنج می برند. شرایط زندگی شان دشوارتر شده و برای اکثریت آنان امیدی به آینده موجود نیست. فشار اقتصادی، بالا رفتن هزینه تحصیل و رفت و آمد را همه حس می کنند. دانشجویان مناسبات تحمیلی عقب مانده، ارتجاعی و استبدادی، از جمله جدا سازی جنسیتی را بر نمی تابند.

مضافاً، دانشجویان حساسترین بخش روشنفکران جامعه را تشکیل می دهند و دقیقاً به دلیل همین حساسیت ها، نسبت به اوضاع عمومی سریعتر عکس العمل نشان می دهند. رژیم نیز به دلیل همین موقعیت دانشجویان، نسبت به دانشگاه حساسیت دارد و مدام می کوشد دانشجویان را کنترل کند.

از آنجا که امروزه جنبش دانشجویی سیاسی ترین، رادیکالترین و بخشا سازمان یافته ترین جنبش توده ای است، رژیم نیز به انحاء مختلف به سرکوب آن روی آورده است. چرا که این جنبش از دو جنبه برای رژیم خطر ساز است. رژیم بخشی از خطرات پیوند میان جنبش دانشجویی با مبارزات دیگر اقشار و طبقات ستمدیده آگاهست و نگران تکرار خیزشهایی همانند 18 تیر 78 و خرداد 82 است. بعلاوه جنبش دانشجویی این پتانسیل و امکان را دارد که سریعاً سازمانیافته شود و حتی به روند سازمانیابی مستقل مردم نیز یاری رساند. رژیم سیاستهای سرکوبگرانه خود را به گونه ای پیش می برد که دامنه این دو خطر را محدود کند. از یکسو تلاش می کند توده های دانشجویی را با سیاستهای مختلف مرعوب کند و از سوی دیگر می کوشد از طریق بازداشت و پرونده سازی و

اشکال مختلف اتحاد نمی توان به مقابله موثر با جمهوری اسلامی پرداخت و حتی جریاناتی مانند دفتر تحکیم وحدت را در میان دانشجویان منفرد کرد. یکی از موضوعات اصلی جدال میان چپ و دفتر تحکیم وحدت، رقابت برای متحد کردن این نیروی گسترده است. به این سطح از اتحاد و اشکالی که این اتحاد در جریان کارزارهای مبارزاتی مختلف می تواند به خود گیرد نباید بی توجهی کرد. از این زاویه تاکید بر جدایی دین از دولت و قطع دخالت‌های حکومت مذهبی در امور دانشگاه مهم است.

جنبش دانشجویی بدون اتحاد با دیگر جنبش‌های توده ای نمی تواند نقش موثری در روندهای سیاسی جامعه ایفا کند. اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری، بر سمتگیری جنبش دانشجویی با زحمتکشان تاکید می کند و اتحادش با جنبش زنان بر یکی از مهمترین نیروهای حاضر در صحنه و ضرورت اتحاد با آن، تاکید می کند. مبارزه علیه آپارتاید جنسی در دانشگاه و جامعه نقش مهمی در ایجاد این اتحاد و مقابله با افکار و عقاید سنتی و مذهبی ایفا می کند.

بدون تبلیغ اتحاد میان ملل ستم‌دیده در ایران نمی توان با خطرانی که جامعه ما را تهدید می کند مقابله کرد. آمریکا برای پیشبرد طرح‌هایش در ایران بر این شکاف بزرگ و واقعی در جامعه حساب باز کرده است. شکافی که حاصل نزدیک به یک قرن ستم‌گری ملت غالب فارس بر دیگر ملل است. آمریکا سعی می کند جریانات ارتجاعی را در میان ملل ستم‌دیده تقویت کند. این سیاست عمومی امپریالیسم آمریکاست. می بینیم که امروزه در عراق چگونه کرد و عرب و ترکمن و شیعه و سنی را به جان هم انداخته است. حتی در جامعه ای مانند ترکیه هم بشدت تفرقه ملی را تا حدی دامن می زند که کرد و ترک یکدیگر را دشمن بدانند. این سیاست را آمریکا فعالانه در رابطه با ایران نیز دنبال می کند.

البته شکاف‌های جدی دیگری هم مانند تبعیض جنسیتی در جامعه ما موجود است و آمریکا روی آنها نیز سرمایه گذاری می کند، اما مسئله ملیتها مسئله مهمی است و خطر تفرقه ملی را که واقعی است باید گوشزد کرد. از همین زاویه تبلیغ اتحاد انترناسیونالیستی بین ملل توسط جنبش دانشجویی از اهمیت زیادی برخوردار است. تاکید مشخص بر شعاری چون اتحاد انترناسیونالیستی خلق‌های ایران علیه استبداد داخلی و دخالت خارجی شعار مهمی است. بدون اتحاد فارس، ترک، کرد، بلوچ و عرب علیه استبداد داخلی و دخالت (یا تجاوز) خارجی نمی توان در مقابل دسایس گوناگون ارتجاع و امپریالیسم ایستادگی کرد. بدون آماج قرار دادن ارتجاع داخلی که حامی ستم ملی است نمی توان اتحاد انترناسیونالیستی را سازمان داد. دفاع از مبارزات ملل ستم‌دیده علیه ستم‌گری ملی باید یک وظیفه دائمی جنبش دانشجویی باشد. بدون اتحاد دانشجویان ملل مختلف با یکدیگر، جنبش دانشجویی قدرتمندی براه نخواهد افتاد.

مسئله دیگر، خطر احتمالی جنگ است و جنبش دانشجویی می تواند نقش مهمی در برانگیختن حساسیت مردم نسبت به این مسئله داشته باشد. جنبش دانشجویی در عین اینکه باید مبارزات خود را علیه جمهوری اسلامی شدد بخشد، باید مردم را نیز به لحاظ روحی و سیاسی برای مقابله با جنگ و سیاست‌های آمریکا در ایران آماده کند و به شکل گیری قطب سوم در شرایط کنونی سیاسی یاری رساند. **16 آذر امسال فرصت مناسبی است تا حول محورهای سیاسی فوق متحد شویم، مبارزه کنیم و پیروز شویم.** ■

تحریریه بذر

استبداد داخلی و دخالت خارجی مدعی راه و صدای سومی نباشد، و در نهایت دنباله رو یکی از این دو قطب ارتجاعی یا ترکیبی از ایندو شود. هدف اصلی شان این است که جنبش دانشجویی را از کمک به برپایی قطب سوم باز دارند.

## 16 آذر و وظایف سیاسی فعالین چپ دانشگاه

یکی از شعارهای پایه ای و تاریخی جنبش دانشجویی شعار "اتحاد - مبارزه - پیروزی" است. شعاری که یاد آور و آغازگر تمامی تظاهرات‌های 16 آذر، طی پنجاه و اندی سال گذشته بوده است.

در هر مقطع تاریخی، فعالین جنبش دانشجویی تلاش داشتند که مفهوم اتحاد را بر پایه اوضاع سیاسی مشخص معنا کنند. امروزه نیز فعالین چپ دانشگاه بدون درک روشن از مفهوم اتحاد، قادر به ایفای یک نقش سیاسی فعال در این جنبش نخواهند بود.

از زمانی که اختلافات میان امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی حاد شد، جنبش دانشجویی تلاش کرده با به پیش گذاشتن شعارهایی علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی مخالفت خود را با هر دو قطب ارتجاعی نشان دهد. شعارهایی چون "استبداد داخلی و دخالت خارجی محکوم است" از جمله این شعارها بوده است. این قبیل مرزبندی‌های سیاسی برای تعیین چارچوب اتحاد پایه ای در جنبش دانشجویی بسیار مهم است. بدون چنین شعارهای روشن و صریحی نمی توان صحنه سیاسی جامعه را بر مبنای منافع اکثریت مردم ایران قطب بندی کرد.

این شعار در شرایطی که ما با گسترده تر شدن صفوف جنبش دانشجویی و خطر یک جنگ واقعی روبرو شده ایم، بسیار مهم است. باید از زوایای مختلف بر این اتحاد و چارچوبه سیاسی آن تاکید کرد تا به درک روشن و صحیحی از اتحاد در جنبش دانشجویی دست یافت.

امروزه فعالین چپ دانشگاه در چند سطح با مسئله اتحاد روبرو هستند.

یک سطح از اتحاد، اتحاد میان دانشجویان چپ با دانشجویان دمکرات و سکولار است.

سطح دیگر، اتحاد میان جنبش دانشجویی با جنبش‌های توده ای دیگر مانند جنبش زنان و جنبش کارگری است.

و سرانجام سطح دیگر اتحاد، اتحاد میان ملل ستم‌دیده در ایران است. امری که جنبش دانشجویی باید پرچمدار آن گردد.

اتحاد میان دانشجویان چپ با دانشجویان دمکرات از زاویه گسترش جنبش دانشجویی و هر چه بیشتر توده ای کردنش ضروریست. منظور از نیروهای دمکرات، نیروهایی است که مخالف استبداد داخلی و دخالت خارجی هستند. کسانی که سکولار بوده و خواهان جدایی دین از دولت می باشند و حتی اگر مذهبی هم باشند، نمی خواهند عقاید مذهبی شان را در سیاست دخالت دهند. یعنی کسانی که بدنه اصلی جنبش دانشجویی را تشکیل می دهند. جوانانی که مخالف حکومت مذهبی بوده و از دست بیدادگری‌های این حکومت به فغان آمده اند. بسیاری از این دانشجویان جهت گیری چپ ندارند یا هنوز به عقاید چپ دست نیافته اند، اما نقش فعالی در مبارزات دانشجویی ایفا می کنند. از همین زاویه فعالین چپ اگر می خواهند جنبش دانشجویی گسترش یابد و فراگیر شود، باید به اشکال گوناگون به شکل گیری این اتحاد توجه کنند. بدون کشاندن هر چه بیشتر این نیرو به صحنه مبارزه و سازمان دادن

## سخنی با رفقا!

### خط درست، نیازمند شیوه های درست است!

#### افشین کوشا

جنبش دانشجویی در مقطع حساسی قرار دارد. کمتر فعال جدی چپ در دانشگاه است که خطیر بودن اوضاع سیاسی را در نیافته باشد. کمتر رفیق جدی است که در مورد جهت گیریهای خطی جنبش دانشجویی به فکر فرو نرفته باشد و درگیر بحث و جدل فراوان نشده باشد. در چنین شرایطی، بروز مبارزات خطی حاد امری طبیعی است. اما آنچه غیر طبیعی است، شیوه ها و سبک کارهایی است که در جریان مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک جاری بکار گرفته می شوند. شیوه هایی بشدت زیانبار و خطرناک که اگر تصحیح نشوند می توانند این جنبش نوپا را نابود یا شدیداً تضعیف کند.

حملات شخصی به یکدیگر، رو کردن پیشینه افراد، تمسخر دیگران، اتهام های ناروا، برخوردهای متفرعانه و تفرقه افکنانه، منم منم های بی مورد و بی محتوی، انگشت گذاشتن بر مسائل فرعی و حاشیه ای به جای مسائل اصلی و مهم سیاسی، همه و همه اشکالی از این شیوه های مضرند. بکارگیری این شیوه ها هیچ کمکی به کشف حقیقت و ارتقا سطح جنبش دانشجویی (بویژه جناح چپ آن) نمی کند.

شیوه یا سبک کار از خط جدا نیست، بخشی از خط است. با شیوه غلط نمی توان از خط صحیح دفاع کرد. خط غلط، شیوه غلط ببار می آورد. از همین رو خط تعیین کننده شیوه هاست. کسی نمی تواند ادعا کند که از خط صحیح دفاع می کند اما شیوه های نادرست بکار بندد. مارکسیستها مخالف سرسخت "هدف وسیله را توجیه می کند"، هستند. وسیله باید هدف را در خود منعکس کند و به هدف خدمت کند. با روشهای بورژوازی نمی توان از مارکسیسم دفاع کرد. هدف مارکسیستها رهایی طبقه کارگر و کل بشریت و بنا نهادن جامعه کمونیستی است. اگر این هدف در روابط امروزی میان ما و شیوه های مبارزاتی مختلف ما منعکس نشود، هرگز به آن هدف عالی نخواهیم رسید. مارکس نه تنها اهداف روح انگیزی را جلو نهاد بلکه شیوه های شورانگیزی را هم در مبارزه بکار می بست.

مارکسیسم هم ایدئولوژی است، هم متدولوژی. این بخشی از سنت انقلابی جا افتاده در میان کمونیستهای واقعی بوده و هست که همواره به متد و سبک کار در مبارزه توجه کنند. از نظر کمونیستها، شیوه نیز از نشانه های درستی یا نادرستی خط است. غالباً مدافعین خط غلط شیوه های غلط بکار می بندند و عموماً مدافعین خط درست، شیوه های درست بکار می بندند. چرا که هدفشان کشف حقیقت است. با متدولوژی غلط نمی توان به حقیقت دست یافت.

حتی در میان کسانی که عمدتاً از خط صحیحی برخوردارند، برخی مواقع شاهد بروز شیوه ها و رفتارهای غلط در مبارزه هستیم. عموماً این دسته از رفقا نیت بدی ندارند اما بکاربست اینگونه شیوه های مضر موجب دلسردی فعالین و توده های دانشجوی خواهد شد. دلیل بکاربردن برخی شیوه های غلط در میان فعالین چپ عمدتاً ناشی از عدم تسلط به مارکسیسم است. نشانه کم آوردن در مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و ناتوانی در ارائه استدلالات مارکسیستی و افتناع دیگران است.

با خواندن چند کتاب و کسب برخی اطلاعات پراکنده از مارکسیسم، نمی توان از جوهره و حقیقت مارکسیسم آگاه شد. مارکسیسم یک علم است و باید با آن به مثابه یک علم برخورد کرد. باید به شیوه علمی آنرا فرا گرفت، به شیوه علمی آنرا

بکار بست و به شیوه علمی از آن دفاع کرد. سطح نازل آگاهی از مارکسیسم و تکاملات بعدی آن سرمنشا بسیاری از برخوردها و شیوه های غلط است.

اوضاع زمانی اسفناک تر می شود که برخورد مذهبی به مارکسیسم، به سطح نازل از دانش مارکسیستی اضافه شود. برخی فعالین چپ، دانش (کم یا بیش محدود) شان از مارکسیسم را به وحی منزل بدل می کنند، و فکر می کنند به یک حقیقت مطلق و نهائی دست یافته اند و کسی حق مخالفت با آن را ندارد. گویا پاسخ همه چیز را فقط خودشان می دانند و کارشان تنها این است که امور را به نحوی شکل دهند تا دیگران به پرسشهای پیشاروی همانند خودشان پاسخ دهند.

چگونگی برخورد به مخالفت، یکی از مباحث مهم و جاری جنبش کمونیستی است. از نظر مارکسیست ها، اهمیت دادن به نظرات مختلف، صرفاً برای "احترام گذاشتن به نظرات دیگران" نیست. مسئله چگونگی برخورد به حقیقت و کشف آن است. ما در پروسه انجام هر کاری، با افراد دیگری که با دیدگاه ها و رفتارهایی متفاوت عمل می کنند و اهداف متفاوتی دارند، درگیر عمل متقابل هستیم. نباید فراموش کنیم که تفکر و گرایشات آنان واقعاً ممکنست در مقاطعی و در ارتباط با پدیده های معینی، واقعیت را بهتر از ما منعکس کند. این نیز بخشی از واقعیت گسترده تر عینی است. لازم است که در قبال این مساله نیز رفتاری علمی داشته باشیم.

نباید بگذاریم که نظرات و رفتارهای ایده آلیستی، متافیزیکی، مذهبی و شبه مذهبی، مانع برخورد علمی و حقیقت جویانه ما به مسائل بشود، حتی وقتی در اطرافمان چنین رفتارهای نادرستی رایج باشد. در غیر اینصورت در تحقق اهدافمان ناکام خواهیم شد.

#### رعایت برخی معیارهای ضروری در شرایط کنونی!

اولین شرط در پیشبرد مبارزات خطی، در نظر داشتن دایمی دشمن است. کسانی که در جریان مبارزات خطی دشمن را به فراموشی می سپارند، یا خط شان دچار اشکالات جدی است یا اینکه بواقع مسئولیتی برای خود در رابطه با حفظ و تکامل جنبش نمی بینند. کسی که جمله ای بر کاغذ می آورد اما به سوء استفاده های دشمن از آن نوشته و چگونگی خنثی کردن دشمن فکر نمی کند در مبارزه اش جدی نیست.

یکی از شگردهای همیشگی دشمن، دامن زدن به جو بی اعتمادی در بین مبارزان است. دشمن حداکثر تلاش خود را به کار می برد که فضای سیاسی- ایدئولوژیک حاکم بر جنبشهای توده ای را مسموم کند. حشرات موزی تنها در حول و حوش مردابهای گندیده می توانند به حیات خود ادامه دهند. حفظ سلامت سیاسی یک جنبش تنها راه مقابله با شگردهای دشمن است. دشمن مترصد آنست که از خطاهای انقلابیون سود جوید و جو بدگمانی را بر جنبش غالب کند. از همینرو، باید چشم و گوش خود را باز کنیم و بکوشیم خطا نکنیم، حتی زمانی که درگیر حادثترین مبارزات درونی هستیم.

بویژه آنکه گفته می شود اخیراً وزرات اطلاعات جمهوری اسلامی بخش ویژه ای را برای دامن زدن به جنگ روانی در درون جنبشهای مختلف اختصاص داده است. این یک روش شناخته شده بورژوازی در تمامی کشورهای جهان است. بارها از طریق شایعه پراکنی سیاسی یا شایعه پراکنی در مورد زندگی سیاسی یا شخصی افراد فعال و مشکوک خواندن این و آن، و ترور شخصیت، توانسته اند بسیاری از جنبشهای نو پا را از هم بپاشند. به این مسئله بهیچوجه نباید بی توجهی کرد.

گرایش‌های مختلف است. زودرس یا دیر رس بودن طرح چنین اختلافاتی مورد بحث نیست. در هر صورت دیر یا زود گروه‌بندی‌های سیاسی چپ نیز در دانشگاه انعکاس خواهند یافت. مسئله اصلی چگونگی برخورد فعالین چپ به این تضادها و صف بندی‌های قدیمی است. سؤال اینجاست که آیا نسل جدید چپ باید همان رفتار و مناسباتی را که گرایش‌ها و گروه‌بندی‌های مختلف با یکدیگر داشتند تکرار کند؟ همان سنتها و روشهایی را که این گرایش‌ها و گروه‌بندی‌ها در مبارزه ایدئولوژیک بکار می‌بردند تکرار کند؟ آن هم زمانی که در جنبش دانشجویی آگاهی مناسبی از مبارزات خطی درون جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین‌المللی موجود نیست. بسیاری از "ایسمها"، "ترمها" و "عبارت‌ها" به یکدیگر نسبت داده می‌شود بدون اینکه اطلاع چندانی از معنی و محتوای آن موجود باشد. این "ایسمها" و "ترمها" و "عبارت‌ها" هر یک یا معرف مرحله‌ای از حلقه تکاملی شناخت جنبش کمونیستی هستند و یا انعکاس مبارزات مهم عملی و نظری این جنبش. باید آنها را فهمید و برسمیت شناخت. اما چگونه می‌توان بدون شناخت از هر یک از این "ایسمها" و "ترمها" و "عبارت‌ها"، خود یا دیگران را به یکی از این گرایش‌های فکری منتسب کرد؟ چگونه می‌توان بدون شناخت عمیق و همه‌جانبه از این گذشته، در مورد آن قضاوت نمود و آگاهانه انتخاب کرد؟

در کنه این سؤالات چگونگی برخورد به تاریخ نهفته است. از قدیم گفته اند که گذشته چراغ راه آینده است. باید از تاریخ درس گرفت و اشتباهات گذشته را تکرار نکرد. وظیفه نسل جدید چپ، تکرار گذشته و تکرار برخوردهای گذشته نیست. بدون تکیه بر شانه‌های نسل قبلی نمی‌توان افق‌های دورتری را دید. در عین حال بدون گسست از پاره‌ای رفتارها و بینشها و متدهای غلط گذشته هم نمی‌توان فراتر از آنچه که تا کنون بدست آمد، رفت. تاریخ می‌تواند هم نقطه قوت مبارزان جدید باشد هم نقطه ضعف شان. تکیه بر درسهای مثبت و منفی تاریخ به نسل جدید قوت می‌بخشد، اما الگو برداری از تاریخ می‌تواند موجب ناتوانی اش گردد. آن هم در شرایطی که جامعه و جهان نیازمند پیشرفتهای انقلابی غول‌آساست. در چنین شرایطی تکرار روشهای زیانباری که در گذشته جنبش کمونیستی ایران رایج بوده، راه را بر تکامل و پیشرفت فعالین چپ می‌بندد.

بکار بستن روشهای زیانبار گذشته در مبارزات ایدئولوژیک امروز، ضربه به حقیقت‌یابی است. زمانی که در برخی نشریات یا مقالات متعلق به دانشجویان چپ، علیه این یا آن جریان سیاسی یا دیگر فعالین چپ اظهار نظرهای بی‌محتوی صورت می‌گیرد و واقعیت‌های تاریخی تحریف می‌شود، در واقع متدهای تحقیق علمی به سخره گرفته می‌شود. زمانی که برخی نشریات دانشجویی به تمسخر رهبران احزاب سیاسی مخالف جمهوری اسلامی می‌پردازند و چهره آنان را به طنز می‌گیرند ولی به خود جرئت نمی‌دهند که مطلب مشخصی علیه رژیم یا کاریکاتوری از رهبران جمهوری اسلامی به چاپ رسانند، نشانه آنست که روشهای بدی دارد در جنبش نوپای ما جا می‌افتد. بحث بر سر مخالفت یا ابراز نظر و مبارزه فعال ایدئولوژیک سیاسی و حتی مخالفت با طنز نیست. بحث بر سر اتخاذ معیارهای درست در مبارزه ایدئولوژیک است. بحث بر سر متدهای صحیح برای کشف و دفاع از حقیقت است. بحث بر سر دامن زدن به مبارزه آگاهانه برای تصحیح روشهای نادرست است. قبل از اینکه گرد و غبار همه جا را بگیرد، نیاز به خانه‌تکانی داریم، رفقا! ■

دومین شرط پیشبرد مبارزات خطی، متمرکز کردن بر مسائل مهم سیاسی است. پیشبرد مبارزه طبقاتی بدون مبارزات خطی مهم میسر نیست. روشن است که نمی‌توان تحت عنوان حفظ وحدت، یا اضطراب اوضاع یا استفاده‌های احتمالی دشمن از این امر سرباز زد. تنها پیشبرد مبارزه سیاسی بر سر مسائل مهم جنبش است که قادر است سره را از ناسره جدا کند. ولی مبارزه باید حول سیاست متمرکز یابد. هر اندازه تاکیدات مبارزه بر سر جهت‌گیریهای سیاسی جنبش دانشجویی باشد، فضای مبارزه ایدئولوژیک سالم تر خواهد شد. پیش کشیدن مسائل فرعی، اشاره به سوابق خانوادگی یا اجتماعی افراد، یا تکیه به پیشینه مبارزاتی و روابط با این و آن، نه تنها کمکی به حل اختلافات سیاسی نخواهد کرد بلکه موجب سردرگمی و گجی دیگر فعالین و ناظرین جنبش خواهد شد.

سومین شرط، ناظر بر هدف مبارزه است. هدف مبارزه ایدئولوژیک "هو کردن" طرف مقابل نیست. این ساده‌ترین و دم‌دست‌ترین روشی است که بورژوازی جلوی رویمان قرار داده است. هلهله براه انداختن با مشاهده کوچکترین ضعف از حریف، شایسته رفتار یک مبارز مارکسیست نیست. این روش به کل جنبش زیان می‌رساند و مانع فکر کردن در مورد جنبه‌های مثبت و منفی افکار و گرایش‌های سیاسی مختلف می‌شود. طبقه کارگر مبشر رهایی کل بشریت است. یا همه به کمونیسم می‌رسند یا هیچکس. این یک جهت‌گیری پایه‌ای است که مدام باید آنرا مد نظر قرار داد. هدف مارکسیستها از مبارزه ایدئولوژیک "مبارزه جهت نجات بیمار است نه مرگ بیمار!" آن خطی که ادعای درستی می‌کند اگر این رسالت را در خود نبیند که در جریان مبارزه با خط غلط، جهان بینی رفقا را اصلاح کند، در بهترین حالت عجز و ناتوانی اش در تغییر جهان را نشان می‌دهد. از همین رو، مبارزه بدون تلاش برای دستیابی به وحدت در سطح بالاتر ثمر بخش نخواهد بود. اگر هیچ تمایلی به وحدت با رفقایی که مرتکب خطاهای خطی شده اند، نداشته باشیم و به قضاوت‌های عجولانه و اتهام زنی‌های بی‌دلیل و اساس پردازیم، قادر به حل هیچ مشکلی نخواهیم بود.

برخورد درست به این مسئله در شرایط کنونی جنبش دانشجویی از اهمیت زیادی برخوردار است چرا که ما با جنبشی نوپا و فعالین نوپا روبرو هستیم که هنوز پروسه کسب شناخت و انتخاب جهت‌گیریهای خطی را از سر نگذرانده اند. امروزه، دیوار چین گرایش‌های مختلف چپ در دانشگاه را از هم جدا نمی‌کند. زمان و مبارزه بیشتری لازمست تا مرزبندی‌های اساسی بین گرایش‌های مختلف چپ در دانشگاه روشن شود و مشخص شود که هر فعال چپ بواقع کجا ایستاده است. مهر باطل زدن بر هر ریفی که این پروسه را از سر نگذرانده و در موقعیتی قرار نگرفته که بتواند دست به انتخاب آگاهانه بزند، قصاص قبل از جنایت است.

### در یک رودخانه دوبار نمی‌توان شنا کرد!

جنبش کمونیستی مانند هر پدیده‌ای، از تاریخ مشخصی برخوردار است. از این تاریخ گریزی نیست. فعالین هر نسل از این جنبش به ناگزیر با این تاریخی روبرو خواهند شد. مسائل حل شده یا حل نشده گذشته دوباره طرح خواهند شد. مضافاً شرایط حاد سیاسی کشور و فعال شدن بسیاری از احزاب و سازمانهای چپ در جامعه و دانشگاه، گرایش‌ها و اختلافات مختلف در جنبش چپ ایران را دوباره در میان فعالین چپ دانشگاه طرح خواهد کرد. برخی از برخوردهای کنونی میان فعالین چپ دانشگاه انعکاسی از اختلافات گذشته و جاری میان

برای اطلاع رسانی:

## نه به دخالت نظامی امپریالیسم آمریکا در ایران! نه به رژیم مرتجع جمهوری اسلامی!



ما صدای دیگری هستیم!  
ما صدای مبارزات مردم جهان علیه دخالت گری و تجاوز گری نظامی امپریالیسم آمریکا در ایران هستیم!  
صدای مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی!  
صدای مبارزات کارگران، زنان، زحمتکشان، معلمان، ملل ستمدیده و دانشجویان ایران علیه دخالت خارجی و استبداد داخلی هستیم!  
ما صدای دانشجویان چپ ایران هستیم!  
دانشجویانی که می خواهند:  
«وظیفه سازماندهی جنبشی سراسری علیه جنگ و دخالت‌های خارجی، علیه استبداد و دیکتاتوری داخلی را بر عهده گیرند.  
دانشجویانی که در پی باخبر کردن مردم از خطرات یک جنگ خانمان سوز هستند و مرتجعین جمهوری اسلامی را آماج مبارزات خود قرار داده اند.  
دانشجویانی که مدافع حقوق پایه ای کارگران و زحمتکشان، ملیتهای تحت ستم، آزادی زنان و جدایی دین از دولت هستند.»

در شرایطی که دولت بوش و همراهان اروپایی اش از یک طرف و جمهوری اسلامی از طرف دیگر می خواهند به مردم دنیا بقبولانند که چاره ای جز انتخاب بین بردگی نئو لیبرالی و بنیادگرایی اسلامی ندارند، تقویت راهی دیگر وظیفه هر فرد آزادیخواه است. چرا که امپریالیستها و بنیادگرایان اسلامی دو چهره یک سیستم بوده و هرگونه حمایت از یکی عملاً و بناگزی به تقویت آن دیگری منجر خواهد شد.

در شرایطی که دولت های امپریالیستی از یکسو نیروهای مرتجع بنیادگرای مذهبی را در خاورمیانه به جان مردم انداخته و از سوی دیگر در کشورهای غربی نیروهای نژاد پرست را به جان مردم پناهنده، مهاجر و مسلمان می اندازند بیش از هر زمانی عاجل و ضروریست که مردم ستمدیده جهان نه فقط صدای مستقل خود را داشته باشند بلکه صفوف خود را علیه نیروهای واپسگرای مذهبی در خاورمیانه و علیه نژاد پرستی، جنگ طلبی و اشغالگری امپریالیستی متحدتر کنند.  
در روز 22 دسامبر 2007 در تظاهراتی در مقابل سفارت آمریکا و سفارت جمهوری اسلامی در بروکسل این صدای مستقل مردم جهان را فریاد می زنیم.

با ما همراه شوید: علیه جنگ، علیه گلوبالیزاسیون نئولیبرالی، علیه امپریالیسم!

با ما همراه شوید: در دفاع از مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی!

با ما همراه شوید: در دفاع از جنبش دانشجویی و گرامیداشت 16 آذر، روزی که سه دانشجوی ایرانی به دلیل مقاومت در برابر کودتای سیا در 28 مرداد 1332 (1953 میلادی) بدست ارتش شاه در پیشگاه نیکسون قربانی شدند.

با ما همراه شوید: تا پرچم اتحاد انترناسیونالیستی خود را برای تحقق جهانی دیگر جهانی عاری از جنگ، بی عدالتی و ستم و استثمار برافراشته کنیم.

شنبه 22 دسامبر 2007

ساعت 10.30 روبروی سفارت آمریکا، بلوار دو رژنت 27

ساعت 13 روبروی سفارت ایران، خیابان فرانکلین روزولت 15

Email : [committee.2007@hotmail.com](mailto:committee.2007@hotmail.com)  
[committe.2007@gmail.com](mailto:committe.2007@gmail.com)

Weblog: <http://committe2007.blogfa.com>

جمعی از جوانان و دانشجویان چپ ایرانی مقیم اروپا  
حزب سوسیالیست چپ بلژیک (Linkse Socialistische Partij)  
مقاومت بین المللی (Internationaal Verzet)  
ضد راسیسم (Blokbuster)  
فعالان چپ دانشجویی (Aktief Linkse Studenten)

## گزارشی از یک مقاومت

### گردآوری و ترجمه: پگاه فهیمی

در دانشگاه کلمبیا مقالات پرباری در رابطه با استفاده از عبارت "فاشیسم اسلامی" و هدف واقعی "هفته" درج شد. صفحات روزنامه های دانشگاه کالیفرنیا و دانشگاه تافت پر از بحث و جدل در مورد این مسئله بود. جدل به رسانه های سراسری هم راه یافت هر چند که به جز مواردی استثنایی این رسانه ها به ویژه فاکس نیوز، کاملاً به هورویترز پوشش دادند و نوشته ها و فعالیت های مخالفین وی اغلب در رسانه های عمده منعکس نشد.



### چند گزارش کوتاه

هورویترز در دانشگاه امرویی در آتلانتا سخنرانی داشت. وقتی وارد صحنه شد، کف زدن و هو کردن مخلوط بود. وقتی شروع به صحبت کرد، چند نفر ایستادند و پشتشان را به سخنران کردند. پشت لباسشان بر روی علامت اختصاری "هفته هشیاری علیه فاشیسم اسلامی" علامت ورود ممنوع کشیده بود. در حین سخنرانی وی حاضرین مرتباً سوال می کردند و با دروغ هایش را تصحیح می کردند. کم کم تعداد کسانی که ایستادند و پشتشان را کردند زیاد شد. هورویترز هم کنترلش را از دست داد و به فحش دادن متوسل شد. حدود 25 نفر ایستاده بودند که امنیت دانشگاه وارد شد و تهدید به اخراج کرد. یکی از حاضرین همه را به ایستادن فراخواند و گفت اگر همه بایستیم نمی توانند همه را بیرون کنند. حدود 20 تا 30 نفر دیگر هم بلند شدند و پشتشان را کردند. این باعث داغ شدن بحث در سالن شد و در این گیر و دار هورویترز پودیموم را ترک کرد. بعد از چند دقیقه انجمن جمهوری خواهان دانشگاه به صحنه آمد و اعلام کرد سخنرانی ادامه نخواهد داشت و جلسه تمام شده است.

دانشگاه کالیفرنیا در برکلی نیز که در سال های شصت از مراکز جنبش دانشجویی بود، دوباره به جنب و جوش در آمده و مقابله با هفته هورویترز نمونه ای از این بیداری است. دوشنبه 22 اکتبر، بچه های "صلح آری، پیشداوری هرگز" که علیه "هفته..." نیز بسیج کرده بودند، فیلم "ارواح ابوغریب" را که نقش افراد بلند پایه دولت آمریکا در این جنایات را نشان می دهد به نمایش گذاشتند. در همان روز تظاهرات دیگری بر علیه خشونت پلیس جریان داشت. برخی دیگر از فعالین دانشجویی درباره لزوم و چگونگی مقابله سیاسی با نونی درویش (سخنگوی گروه "اعراب طرفدار اسرائیل") که قرار بود همان روز در دانشگاه سخنرانی داشته باشد با دانشجویان بحث و تبادل نظر می کردند. همان روز مردی در صحن

از 22 تا 26 اکتبر، دیوید هورویترز و تشکلات دانشجویی وابسته به حزب جمهوری خواه به بهانه "هفته هشیاری علیه فاشیسم اسلامی" به صحن دانشگاه های کشور آمدند. هورویترز تیمی از چند سخنران تشکیل داد که به جز خودش شامل یک ایدئولوگ دست راستی (آن کوئلر) و یک سناتور سابق (ریک سانتروم) و چند نفر دیگر بود و نویسنده فمینیست فیلیس چسلر را هم (که سابقاً مترقی بود) اضافه کرده بودند تا پوشش مترقی به کارشان بدهند. علاوه بر سخنرانان برنامه های دیگری هم تدارک دیده بودند. برنامه هورویترز این بود که نه تنها در 100 دانشگاه تظاهرات و سخنرانی بگذارد، بلکه در بخش های مطالعات زنان هم تحصن راه بیاندازد و فشار بیاورد که مطالب ضد اسلام را در درس هایشان بگنجانند. یکی دیگر از برنامه ها این بود که در جلسات توده ای دانشجویان مسلمان وفاداری خود را به "جنگ با تروریسم" آمریکا اعلام کنند. می خواستند در دانشگاه ها جوی ایجاد کنند که کسی جرأت مخالف نداشته باشد: مخالفین فوراً برچسب طرفداری از تروریسم می خورند. بین نیروهای مترقی در مورد چگونگی برخورد به این "هفته..." هورویترز اختلاف نظر بود، جمعی از نیروها بر لزوم مقابله پافشاری می کردند و عده ای معتقد بودند مقابله به معنی تبلیغ برای هورویترز است. سوال دیگر این بود که مقابله را چگونه باید پیش برد.

در واقع این "هفته" ابتکار بسیار خطرناکی و بخشی از برنامه هیئت حاکمه برای جلوگیری از بحث و جدل در دانشگاه و سرکوب مخالفین بود. به علاوه افکار را از مسائل منحرف کرده و جو را برای قبول حمله به ایران آماده می کرد. هورویترز امید داشت که از طریق این کارزار هواداران دست راستی خود را تقویت کرده و دانشجویان چپ را ساکت کند. برای مقابله با این هفته تدارکات سیاسی زیادی دیده شد: اسناد تاریخی در مورد اهداف واقعی آمریکا در خاورمیانه و جهان، دلایل بروز بنیادگرایی اسلامی در مقابل ستمگری های آمریکا، با توجه به اینکه اسلام برای کسانی که خواهان مبارزه با امپریالیسم هستند بن بست بیست نیست، و نباید در تله انتخاب بین ایندو افتاد. مقایسه بنیادگرایی مسیحی و اسلامی و توضیح اینکه هیچ کدام از آن یکی "بهتر" نیست. به علاوه تاریخ و نظرات خود هورویترز هم در دسترس قرار گرفت تا رویهم رفته اهداف وسیع تر "هفته" وی به بحث گذاشته شده و افشا شود.

هفته هورویترز قرار بود در 100 دانشگاه پیش برود، ولی به نظر می رسد نتوانستند در این زمینه به هدفشان برسند. در زمینه ارباب موفقیتشان از این هم کمتر بود و مجبور شدند تحصن در دانشگاه ها و "اعلام وفاداری" در جلسات علنی را هم لغو کنند. ولی هورویترز کماکان توانست سخنرانانش را به بسیاری از دانشگاه ها بفرستد و تا حدی هدفش را عملی کند.

هر چند مخالفت با هورویترز به دلایل مختلف، از جمله ترس برخی از استادان از اخراج (که بی سابقه هم نبوده است) و نگرانی برخی تشکلات دانشجویی از عواقب مبارزه، و عدم اعتقاد برخی از تشکلات به لزوم مبارزه با این "هفته..."، آنچنان که می توانست وسیع نبود ولی مبارزاتی انجام شد که چندان هم بی نتیجه نبود.

نارنجی مان وارد شدیم و یکی از زنان جوانی که دیروز به ما پیوست با یکی دیگر از دانشجویان با لباس نارنجی جلوی سخنرانان دو زانو نشستند.



ما هم پرچم های بزرگی با نقل قول هایی از سخنرانان هفته هشجاری در مقابل فاشیسم اسلامی (کولتر، سانتوروم، هورویتز) به دست داشتیم. جمهوری خواهان عمدتاً نقل قول های مسلمانان ضد یهودی ها را می آوردند. فقط نیم ساعت حرف زدند و جمعیت 200 نفره بسیار عصبانی بود و گاهی داد می زدند "این راسیستی است". در پایان گردهم آبی برخی فعالین و دانشجویان با جمعیت درباره حقه بازی "هفته" به گفتگو پرداختند. یکی از دانشجویان می گفت من یهودیم و نه راستم و نه چپ، ولی وقتی به محض اینکه با سیاست های دولت مخالفت می کنم می گویند با تروریست ها همسو شدی، این یعنی حق آزادی بیان من سلب شده."

روپهم رفته اعتراضات کوچک و بزرگ بسیاری در تمام دانشگاه هایی که هورویتز در آن برنامه داشت برگزار شد. دانشجویان چپ بیش از هر چیز به دامن زدن به بحث و بالا بردن سطح آگاهی دانشجویان و شرکت کنندگان اصرار داشتند. هورویتز و جمهوری خواهان همراهش به محض مواجهه با مخالفین انگ می زدند و امنیت دانشگاه و پلیس را صدا می کردند.

برنامه هورویتز به اهدافی که در نظر داشت نرسید و اعتراضات (هر چند بسیاری از تشکلات از شرکت سر باز زدند) بیش از آن بود که وی انتظار داشت. ولی هورویتز کاملاً هم ناموفق نبود. عبارت فاشیسم اسلامی که جنگ های آمریکا در خاورمیانه را با جنگ با هیتلر مقایسه می کند بیشتر جا افتاد و این کمکی است به پرده پوشی و توجیه جنایات آمریکا در خاورمیانه و حمله احتمالی به ایران.

هورویتز و هم مسلکانش دوباره برای جو سازی و ارباب به دانشگاه ها خواهند آمد چرا که به اخراج یکی دو پروفیسور مترقی قانع نیستند. هدفشان دراز مدت و خفه کردن هر گونه اعتراضی است. به همین دلیل هم هست که کم بها دادن به این خطر، کوتاه آمدن در مقابل این حملات، و ترس از سرکوب نه تنها مشکل را کنار نمی زند، بلکه باعث تسریع حرکت اینان می شود. قبل از اینکه نظرات هورویتز بر تمام جامعه سایه افکند باید جنبید. ■

دانشگاه پلاکاردی به دست گرفته بود رویش نوشته بود "اسلام به زنان خشونت می کند". پشت پلاکارد هم لیست کرده بود: "چند همسری، رابطه جنسی با نزدیکان، کتک زدن همسر..." عده ای از دانشجویان دورش جمع شدند و مخالفین "هفته..." هم فرصت را غنیمت شمرده شروع به تبلیغ و پخش اعلامیه کردند. حدود چند ساعتی سی، چهل دانشجو به بحث با مرد پلاکارد بدست مشغول بودند.

ساعت هفت دانشجویان با فرد مزبور به طرف محل سخنرانی نونی درویش که فعالین هفته هشجاری علیه فاشیسم هم در آن شرکت می کرد به راه افتادند. خود به خود یک گردهمایی و بحث شکل گرفت که فعالین "انتظار دنیا به سر رسید، رژیم بوش را اخراج کنیم" هم با لباس های نارنجی شان حضور داشتند. لاری اورست هم، (که مرتباً در مورد خاورمیانه، جنگ و نفت مقاله می نویسد و کتابی نیز در همین زمینه به چاپ رسانده) نقل قول هایی از انجیل در مورد سرکوب زنان خواند و این کارش مایه عصبانیت فردی که پلاکارد ضد اسلام را داشت شد.

در سالن حدود 60 نفر دست راستی بودند و دانشجویان چپ حدود 40 نفر. سخنرانی درویش خیلی بی محتوا بود و بیشتر از طریق روایات و تجارب شخصی برخی جنایات اسلام افراطی را افشا کرد، ولی موضع و برنامه خود را جلو نگذاشت. وی در جواب به سوالات نیز طفره رفت و بعد از اصرار حاضرین درباره نظرش راجع به ابوغریب بالاخره مجبور شد بگوید از "به وحشت انداختن زندانیان" طرفداری می کند. سازماندهان برنامه هم فوری جلوی بحث را گرفتند و جلسه را تمام کردند.

چهارشنبه شب، 24 اکتبر، جمهوری خواهان مدرسه فیلم تبلیغی *obsession* را نمایش می دادند. دانشجویان چپ نیز با آوردن پروژکتور و پرده می خواستند فیلمی از "صیر دنیا به سر رسید، رژیم بوش را اخراج کنیم" نشان دهند ولی پلیس جلوی نمایش فیلم را گرفت. در نتیجه دانشجویان با لباس های نارنجی جلوی ورودی سینما نشستند. وقتی فیلم شروع شد جلوی پرده رفته و آنجا زانو زدند. دست راستی ها شروع به داد و بیداد کردند. یکی از کسانی که لباس نارنجی پوشیده بود کلاهکش را برداشت و شروع کرد به تبلیغ و توضیح داد که این گونه فیلم ها اذهان را برای قبول کردن شکنجه و جنگ بی پایان در خاورمیانه آماده می کند. او به جمعیت گفت که فیلم را ببینید و فکر کنید. و گفت که این فیلم اسلام را دیکال را با نازی ها مقایسه می کند، ولی خود فیلم مثل پروپاگاندا نازی ها ساخته شده است. پلیس وارد شد و به نارنجی پوش ها گفت یا فیلم را نگاه کنید یا بیرون بروید. همه نشستند و شخصی که تبلیغ می کرد بیرون رفت، که به محض خروج پلیس او را به درخواست جمهوری خواهان دانشگاه دستبند زد و دستگیر کرد. البته فوراً آزاد شد ولی پیام واضح بود: زیر سوال نبرید، اعتراض نکنید. بعد از فیلم سه نفر از نارنجی پوش ها ایستادند و از تماشاگران خواستند برای بحث بیشتر درباره فیلم بمانند. جمهوری خواهان می خواستند سر و ته قضیه را هم بیاورند. بحث داشت داغ می شد که باز هم پلیس دخالت کرد و فعالین را به زور بیرون کشید. جنبه مثبت کار این بود که چندین زن جوان گفتند که فردا در ضد-تظاهراتی که در مقابل گردهم آبی جمهوری خواهان سازمان یافته شرکت خواهند کرد.

پنجشنبه 25 اکتبر؛ جمهوری خواهان در وسط دانشگاه مشغول خواندن "صداهای وحشت" بودند. ما با لباس های



کارگران و به تعطیلی کشاندن کل این صنعت هستند. امروز مجوزهای قانونی توسط مجلس و دولت در جهت هر چه سریعتر خصوصی کردن واحدهای تولیدی و صنعتی و تجاری صادر می شود. بی توجهی مطلق نسبت به زندگی کارکنان و آینده این صنعت زنگ خطر را جدی تر به صدا درآورده است. به طوری که دایما با طرح فروش و واگذاری کارخانه، نه دل کارگران را خالی کرده، ناامنی و بیم را وسیعاً و مرتباً دامن می زنند. چند سال قبل آیت الله مکارم شیرازی، کارخانه قند دزفول را به شکلی که می دانید خرید و کارگران را در به در کرد. او کشاورزانی را که چغندر (ماده اولیه کارخانه) را مرتباً برایش تهیه می کردند و بابت این مساله کلی طلبکار بودند و هنوز هم هستند را بیکار کرد. همین فرد در سفری به کارخانه نیشکر هفت تپه رفت و گفت که در نظر دارد آنجا را بخرد اما با تمسخر و اعتراض کارگران روبرو شد.

اجرای طرح خصوصی سازی با مشکلات زیادی روبروست؛ به دلایل زیر: تعداد کارگران شرکت زیاد است. آنها اکثر بومی همان منطقه (شوش، دزفول، شوشتر، مسجد سلیمان، گتوند، اندیمشک و شعیبیه) هستند. خود شهر هفت تپه يك شهر كاملاً كارگری است يك ارتباط بسیار نزدیک و در هم تنیده در جریان کار و زندگی بین همه وجود دارد. این منطقه سابقه طولانی و جدی مبارزاتی و رزمندگی دارد. طرح های مختلفی که در اینجا به پیش برده شده شامل اجاره دادن زمین های کشاورزی به شکل "اجاره" به افراد، تعطیل کردن رستوران های شماره 1 و 2 و 3 شرکت، انداختن هزینه تعمیر و مرمت منازل 50 ساله به دوش ساکنین، دادن منازل سازمانی به افراد غیر کارکن، کاهش اضافه کاری و قطع سرویس ایاب و ذهاب دانشجویی و... است. همه این کارها برای فراری دادن کارگران است. به قول معروف دارند موکت را از زیر پای زن و بچه می کشند.

#### در زمینه خصوصی سازی

آواز خصوصی سازی 2 سال پیش به گوش رسید و دفتر تهران شرکت را که حدود 20 تا 30 نفر پرسنل داشت تعطیل کردند و محلش را فروختند. اداره خدمات شرکت که پرسنل زیاد داشت را در بخش اداری ادغام کردند. رستوران یا باشگاه را اول به پیمانکار دادند که تا يك ماه هر پرس غذا را 500 تومان می داد. این پیمانکار را رئیس حراست کارخانه (فردی به نام زیودار) از بروجرد آورده بود و یکی از آشنایانش بود. بعداً همین پیمانکار دیه در آورد که صرف نمی کند و رستوران را تعطیل کرد. با این شگرد هزینه رستوران را کم کردند و به دوش کارگران انداختند.

به دنبال اطلاعیه شرکت برای فروش (مورخ 6 مهر امسال) روز شنبه 19 آبان ماه فرد ثروتمندی از امارات با همکاری و مساعدت باندهای دلال حکومتی به هفت تپه آمده بود تا کارخانه خوراک دام را برای خرید ارزیابی کند. قیمت آن را حدوداً 6 میلیارد و 800 میلیون تومان تعیین کرده اند و 64 نفر پرسنل دارد.

این سیاست اقتصادی ویرانگر و وحشی و دلالی فقط محدود به هفت تپه نیست. کارخانه کاغذ سازی کشت و صنعت کارون در سال گذشته به بخش خصوصی واگذار شد (به شفيعی زاده که سرمایه دار بزرگ و مدیر عامل باشگاه استقلال اهواز است). او در اسفند 85 در کارخانه را به روی کارگران بست



## گزارشی از شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه

### بهورز اختیاری

این شرکت وابسته به وزارت جهاد کشاورزی است که به وسیله شرکتی به نام "مادر تخصصی" اداره می شود. شرکت مذکور تشکیل شده از عناصر رده بالای وزارت جهاد کشاورزی که از طرف خود وزارتخانه منصوب شده اند. مدیریت شرکت يك آخوند است که اجباراً رخت آخوندی را کنار گذاشته. نامش شفيعی است.

شرکت نیشکر هفت تپه طبق تقسیم بندی کاری خود تشکیل شده از: (1 کارخانه شکر (2 اداره کشاورزی (3 اداره مهندسی (4 بازرگانی (5 مالی حسابداری (6 اداره تجهیزات (7 تحقیقات (8 ترابری (9 خوراک دام (10 اداری. نظام پرداخت دستمزد در شرکت دو نوع است: اکثر ادارات کاری است (زیر پوشش سازمان تامین اجتماعی) و نظام پرداخت هماهنگ (کشوری) هم هست که حدود 200 تا 250 کارمند شامل آن می شوند. (یعنی دستمزد کارگران تابع نظام پرداخت کشوری و حداقل هایی که طبق آن تعیین می شود و مزایا و حاشیه ها بر اساس قوانین و مصوبات رسمی کشوری دستمزد نیست.)

این کارخانه از حدود 45 تا 50 سال پیش کار می کند و وضعیت سالمی ندارد و فرسوده و ناتوان است. وزارت جهاد کشاورزی تاکنون حاضر نشده در جهت مدرنیزاسیون آن (با توجه به اهمیت و نقشی که در اقتصاد کشور دارد) حرکت کند. این در حالی است که سیاست اقتصادی خانمان برانداز واردات بی رویه شکر توسط دلالان حاکم این رشته را دچار شوک مرگبار کرده است. به طوری که در چند سال اخیر شاهد رکود در تولید و انبار کردن تولیدات بدون مشتری بوده ایم و انبارها همیشه پر است. حتی مجبور شده اند شکر را در فضاهای باز نگهداری کنند. در طول سال های 84 تا حالا حدود 7000 نفر پرسنل شاغل شرکت بوده اند. از این تعداد، متجاوز از 2000 نفر را با طرح های "سی سال خدمت" و یا "مشاغل سخت و زیان آور" بازنشسته کرده اند؛ بدون این که حتی يك نفر جدید استخدام کنند. امروز هم دایما در فکر برنامه ریزی برای اخراج

می کردند و نمی گذاشتند کار سازماندهی عملی مبارزه، معطل بماند. همین مساله باعث وحشت بیشتر دشمنان شده بود. اقدامات کارگران در جهت آزادی همکارانشان ستودنی بود و پس از کسب نتیجه، انرژی و روحیه آنها برای ادامه کار و پیشروی افزون تر می شد.

کارگران تصمیم گرفته بودند که برای اعتصاب از کارخانه بیرون بروند تا صدای خود را به گوش کل جامعه و حتی جهان برسانند. می دانستند که بالاتر از سیاهی رنگی نیست. می خواستند که باز هم به شکل گسترده تر در فرمانداری تجمع کنند. بعضی دیگر می خواستند که يك مرحله بالاتر بروند و جاده اصلی (شاهراه بین المللی) را ببندند و با این کار پیام خود را سریعتر به گوش همه برسانند.

نیروهای حراست هم مزدوران و آدم فروشان خود را به جمع کارگران گسیل می کردند و با جمع آوری اطلاعات، تدابیر امنیتی خود را می دیدند. از جمله کارهایی که بازدارنده بود انتقال کلیه اتوبوس ها و وسایط نقلیه شرکت به محلی ناشناخته و دور از دسترس کارگران بود تا عملاً نتوانند مسافت طولانی تا شوش را طی کنند و یا تا جاده اصلی بروند. همچنین صداها نفر از نیروهای ویژه ضد شورش را از تمام شهرهای استان و استان های همجوار به آنجا آوردند و کلیه جاده هایی که به شوش و جاده اصلی منتهی می شد را بستند.

جالب توجه است که این اقدامات به هر جهت از لحاظ کمی در شرکت و حضور وسیع تر کارگران تاثیر داشت، ولی هرگز نتوانست مانع اساسی برای حرکت و اعتراض کارگران خشمگین و ناراضی شود. کارگران با وسایل گوناگون و از راه های مختلف و با سختی های زیاد و جنگ و گریز رفتند. عده ای خود را به فرمانداری رساندند و عده ای به جاده اصلی. شعارهای خود را دادند. به این وسیله با سایر زحمتکشان شهر شوش و عابریان شاهراه ارتباط برقرار کردند. در میان مردم، حمایت و همدردی برانگیختند. در جریان این مبارزه، آنها مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفتند و تعدادی از آنها دستگیر شدند. هیئت مدیره بر اثر مقاومت کارگران و آگاهی و اصرار عمومی بر مطالبات مجبور شد شبانه شروع به دادن دستمزدهای معوقه سه ماهه و بعضی مطالبات دیگر کند.

يك عامل دیگر که تا اندازه ای در خروش و رزمندگی کارگران دخیل بود، عرب بودن بسیاری از کارگران شرکت از اهالی شوش و روستاهای اطراف است. آنها عید فطر را به مانند نوروز مفضلاً جشن می گیرند و از لحاظ مالی زیاد هزینه می کنند. تنگدستی کارگران در آن ایام، آنها را بیشتر جری کرده بود. این مساله به علاوه حمایت های مردم شوش حکومت را به وحشت انداخت و به همین دلیل عقب نشینی را بر دادن هزینه های احتمالاً سیاسی ترجیح داد. این تجربه برای کارگران در روز عید فطر در نوع خود با توجه به فرهنگ حاکم بر جامعه قابل تامل بود.

يك نکته قابل توجه دیگر، دنبال کردن اخبار ماهواره ها است. صبح که کارگران دور هم جمع می شوند و یا عصرها بعد از کار در شهر و در کنار بساط خوراکی فروشان دوره گرد، در مورد اخبار مختلفی که شنیده اند بحث و تبادل نظر می کنند. این ها تاثیرات سیاسی خود را بر کارگران می گذارند.

پس از این فصل از مبارزه، نیروهای اطلاعاتی امنیتی اقدام به دستگیری 2 کارگر زحمتکش و پیشرو به نام های رمضان

و اعلام کرد که کارخانه ورشکست شده است. او عملاً کارگران را اخراج کرد و این کارگران و خانواده هایشان با مشکلات و نداری های زیاد به زندان بزرگتر جامعه پرتاب شدند. آنها به کرات به فرمانداری، دفتر امام جمعه، دادگاه و اداره کار مراجعه کردند ولی هیچ جواب مثبتی مبنی بر برگشتن به کار خود نگرفتند. جالب توجه است که احکام صادره از سوی اداره کار (هیئت تشخیص که تبلور همان سه جانبه گرایی کذایی است) اخراج 90 کارگر بود. استدلال قانون و دادگاه این بود که این کارگران، قراردادی هستند. مدت هاست که به کارگران و زحمتکشان این کشور به مانند دستمال کاغذی نگاه می کنند. بعد از این رای، کارگران به تهران می آیند و جلو مجلس تحصن می کنند که توسط نیروی انتظامی مورد ضرب و شتم شدید قرار می گیرند و متفرق می شوند و بدون گرفتن نتیجه به خوزستان برمی گردند. فقط چندین نفر که "خانواده شهدا" هستند به کار گرفته می شوند.

### نکاتی از اعتصاب اخیر هفت تپه

مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه که در مهر ماه جلوه هایی از آن را شاهد بودیم ادامه مبارزات چند دهه گذشته است که این بار به دلیل فشارهای شدید و خطر تعطیلی و اخراج و بیکاری جدی دو چندان پیدا کرده است. به طور مشخص کارگران هفت تپه از سال 84 تاکنون متجاوز از 16 مورد اعتصاب را پشت سر گذاشته اند که آخرین های آن اسفند 85 بود. سپس در خرداد ماه 86 کارگران با تجمع در ساختمان اداری، کارمندان را با تهدید از میزهایشان جدا کردند و به جمع کارگران متعرض برآمدند. آنگاه سراغ مدیر مالی شرکت رفتند و او را با تحقیر به بیرون کارخانه بردند و در حالی که همه پشت سرش حرکت می کردند راهی پاسگاه نیروی انتظامی در شهر شدند. وقتی که جمعیت به نزدیکی پاسگاه رسید، ماموران سراسیمه در پاسگاه را بستند. کارگران خواهان باز کردن در شدند و گفتند دزد گرفته ایم. در که باز شد مدیر مالی را به داخل هل دادند و گفتند این هم دزد. بگیریدش!

با توجه به این تجربه ها و اظهارات مستقیم عناصر ضد کارگری نظیر دانایی فر در مورد ناگزیری طرح تعدیل و خصوصی سازی شرکت، کارگران عزم خود را جزم کردند که متحدانه جلوی گستاخی ها و زیاده طلبی های حاکمین گردن کلفت و سرمایه دار را بگیرند و با جسارت جلوی عوامل مزدور صف آرایی کنند. آنها در طول این سالها نقش فریبکارانه و خائنانه شوراهای اسلامی کار را که همیشه حافظ منافع مدیریت و کاسه لیسان آنها بوده اند را به خوبی احساس کرده بودند و در این مقطع به درستی یکی از شعارهای اصولی و آگاهانه خود را انحلال این شورا قرار دادند تا بار دیگر صف بندی ها را شفافتر کرده و حساب این مزدوران را از خواسته ها و منافع خود جدا کرده باشند. این بار خطر، جدی تر احساس شده است.

در طول مدت اعتصاب، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی و حراست شرکت بارها افراد پیشرو را دستگیر یا تهدید می کردند. می خواستند در صفوف کارگران رعب و وحشت ایجاد کنند. ولی این بار کارگران متحدانه تصمیم گرفته بودند که جلو بروند و تا تحقق کامل مطالبات عقب ننشینند. به همین خاطر وقتی یکی از کارگرها دستگیر می شد چند ده نفر از بقیه کارگران با تلاش جدی تر جای آن کارگر دستگیر شده را پر

طرح چهارم حکیم فارابی نام دارد. کارخانه تولید شکر قرمز و تبدیل به شکر سفید نصب شده و قرار است اول دی ماه امسال به بهره برداری برسد.

طرح میرزا کوچک خان واقع در 40 کیلومتری جاده اهواز - خرمشهر سمت راست رودخانه. کارخانه تولید شکر قرمز و تصفیه آن به شکر سفید فعال است.

طرح دهخدا واقع در 30 کیلومتری جاده اهواز - دغاقله (به سمت جاده شوشتر کنار رودخانه) که کارخانه تولید شکر قرمز است.

طرح امام خمینی واقع در 30 کیلومتری جاده شوشتر به اهواز (از سمت دغاقله) که تولید شکر قرمز، خوراک دام، ام دی اف در آنجا ساخته شده است. خوراک دام و ام دی اف آماده بهره برداری است.

در این 7 طرح، استخدام رسمی کارگران مطرح نیست. قراردادهای یک ساله است. حق ماموریت نمی دهند. طرح طبقه بندی مشاغل اجرا نمی شود. بعد مسافت جزو حقوق نیست. هرکدام از این طرح ها حدودا 1000 کارگر را به صورت قراردادی در اختیار دارد. حدود 500 کارگر هم در قالب شرکت های تابعه پیمانکاری باز هم به صورت قراردادی مشغول به کارند. یعنی جمعا متجاوز از 10 هزار کارگر در مجموعه طرح توسعه که در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی با وام های چند میلیارد دلاری بانک جهانی به راه افتاد کار می کنند. البته هزینه کردن این مبالغ خود داستان های غم انگیزی از چپاول و دزدی و غارت را به یادگار گذاشته است. برای مثال، تعویض های پیاپی باندهای مدیریتی دزد ضربات مرگباری به این مجموعه زده است. ■

علیپور و محمود حیدری کردند که بر اثر اعتراضات و تهدیدهای مکرر سایر کارگران به تعطیلی کارخانه، اجبارا در روز 25 آبان ماه آزادشان کردند.

اعم خواسته های کارگران در این دوره حول:

(1) دادن حقوق سه ماهه معوقه، (2) پاداش تولید سالیانه (3) دفتر و قلم محصلین که هر سال داده می شد (4) پول بن کارگری (5) 25 کیلو شکر و 25 هزار تومان جیره (6) دادن منازل سازمانی به کارگران بدون مسکن و اخراج عناصر اطلاعاتی و نورچشمی از منازل شرکت؛ از جمله امام جمعه هفت تپه که در منزلی به وسعت 20 منزل کارگری با فضای سبز آنچنانی زندگی می کند (7) لغو شورای اسلامی کار (8) تشکیل سندیکای کارگران که تاکنون (24 آبان ماه) متجاوز از نیمی از کارگران (حدود 2500 نفر) آن را امضا کرده اند و هم اکنون در کمپسیون طرح شده است و...

در حال حاضر حقوق شهریور ماه کارگران را تازه داده اند. آنهم به این صورت که 40 درصدش را مهر ماه داده اند و 60 درصد آن را در نیمه دوم آبان. اضافه کاری کارگران را به این ترتیب، آشکارا می خورند و یکی از اعتراضات کنونی به تعویق پرداخت حقوق و اضافه کاری هاست.

در شرایط کنونی، کارگران به علت احساس خطر، تمایل و اصرار بیشتری بر تشکیل سندیکا دارند و عملا احساس می کنند که باید منظمتر و متشکلاتر در مقابل دسیسه های بعدی بایستند. خطر ورشکستگی و تعطیلی و اخراج عمده ترین معضل کارگران در حال حاضر است. آینده شاهد نبردهایی که متأثر از این سیاست اقتصادی حکومت است در هفت تپه و کارون و سایر کارخانجات و طرح های مشابه (مثل طرح توسعه نیشکر که شامل 7 کارخانه شکر و صنایع جانبی است) خواهد بود.

### اطلاعاتی در مورد "طرح توسعه نیشکر"

این طرح شامل کارخانه شکر و صنایع جانبی یعنی الکل سازی، نئوپان سازی، ام دی اف (نوعی چوب فشرده ی روکش دار برای ساختن کابینت)، خمیر مایع، کاغذ سازی، خوراک دام و... است. هر یک از این طرح ها، 20 هزار هکتار زمین کشاورزی زهکشی شده و شیرین شده (شوره زدایی شده) و در حال بهره برداری در اختیار دارد.

طرح اول "دعبل خزایی" نام دارد که در 30 کیلومتری جاده اهواز - آبادان سمت راست واقع است. در این طرح، کارخانه تولید شکر قرمز و تصفیه و تبدیل به شکر سفید، نئوپان سازی و خوراک دام تاسیس شده است.

طرح دوم که سلمان فارسی نام دارد واقع در 35 کیلومتری جاده اهواز - آبادان سمت راست است. این کارخانه شکر قرمز تولید می کند و فاقد تصفیه است. قرار است کاغذ سازی و خمیر مایع هم در اینجا احداث شود.

طرح سوم امیرکبیر نام دارد، واقع در 35 کیلومتری جاده اهواز - خرمشهر سمت راست رودخانه. کارخانه تولید شکر قرمز فعال است. کارخانه خوراک دام هم نصب شده و آماده بهره برداری است.

### منابع در مورد 16 آذر:



■ 16 آذر: یک یادبود تاریخی؟ یا موضوع مبارزه؟

■ آذر قهرمانان

■ نقش جنبش دانشجویی در تحولات سیاسی کشور

(نشریه بذر شماره 7)

■ بار دگر شانزدهم آذر

(نشریه بذر شماره 14)

تظاهرات به هواخواهی از "لانگ لووا" شرکت دارند. این دو، همراه یکدیگرند. به هم وابسته اند. در جریان فیلم متوجه می شویم که تنو و ایزابل دوقلو هستند. این برادر و خواهر از آن افراد پر انرژی و دلنشین اند که نظر و علاقه خیلی ها را به خود جلب می کنند. آنان خیلی زود با یک جوان آمریکایی خوره سینما به نام "متیو" (با بازی مایکل پیت) جور می شوند و ماجراها از همین جا آغاز می شود.

تنو و ایزابل، "متیو" را با فریبندگی به شرکت در برنامه هایشان می کشانند. هدفشان اینست که دمسازی فرصت طلبانه تنو با وضع موجود را درمان کنند. می خواهند تنو را به دنیای ماجراجویانی وارد کنند که تازه پا به صحنه گذاشته اند. اولین امتحان تنو، برگزاری مسابقه دو در راهروهای موزه لوور است. کاری که خلاف محسوب می شود و خطر دستگیری دارد. این اقدام، اجرای دوباره صحنه ای از فیلم "گروه جدا افتادگان" ساخته "ژان لوک گدار" است. شخصیت های فیلم در این صحنه فریاد می کشند: «یکی از ما، یکی از ما، تو یکی از ما هستی!» که این بخشی از شعر ناجورها اثر "تاد براونینگ" است.



"رویایی ها" اولین فیلمی است که تماشاگر را با طعم زیستن در روزهای خیزش 68 آشنا می کند. زیستن در روزهایی که توده پر شور چند صد میلیونی کارگر و دهقان و روشنفکر در چین، نگاه مردم کل دنیا را نسبت به همه امور و مفهوم زندگی عوض می کردند. چین یک چهارم جمعیت دنیا را در خود جای داده بود و آنان شعار خدمت به خلق و شوریدن بر نظم کهن را به عمل در آورده بودند. این حرکت انقلابی، از ویتنام گرفته تا تانزانیا، از نیویورک تا پاریس را تحت تاثیر خود قرار داده بود. بیخود نیست که عکس های مائو و پوسترهای انقلاب فرهنگی سراسر فیلم را پوشانده است و در همه جا، از در و دیوار شهر گرفته تا اتاق خواب تنو به چشم می خورد. در فیلم می بینیم که در ذهن شخصیت های داستان پرسش های گوناگونی بر سر استراتژی انقلاب، روابط رهبران و توده ها، و معنای جامعه نوین مطرح است. و به موازات آن، بحث و جدل بر سر مضمون و حرفهای نهفته در دل فیلم ها و ترانه ها جریان دارد. انقلاب با پرسش هایی درباره چگونه زیستن، به چه کسی دل بستن و عصرها را چگونه گذراندن، در هم آمیخته است.

من که خود در سال های پایانی دهه 1960 سیاسی شدم به عینه دیده ام که اوضاع در آن روزها واقعا همین طور بود که در فیلم می بینیم. پدیده های جدیدی از دل آن وضعیت پر بار بروز کرده بود که به معجزه شباهت داشت. خوشحالم از اینکه برتولوچی تصمیم به ساخت چنین فیلمی گرفت. دوربین خود را

فیلم "رویایی ها" یا "رویاپردازان" را خیلی از روشنفکران و به ویژه دانشجویان چپ در ایران دیده اند. واکنشی که در بیشتر مواقع از آنان مشاهده شده، بهت، مخالفت شدید و در بهترین حالت "بی نظری" بوده است. در بعضی نشریات دانشجویی چپ نقدهایی بر این فیلم نوشته شده و از آن به عنوان اثری برای تخطئه و بد جلوه دادن جنبش های رادیکال اجتماعی و مبارزان چپ یاد شده است. گروهی از بینندگان این فیلم حتی حاضر نیستند در موردش به بحث جمعی بنشینند و لحظات آن را مرور کنند. البته کم نیستند کسانی که می گویند از فیلم لذت برده اند چون متفاوت و "عجیب و غریب" است. بدون هیچ پیشداوری باید بگوییم که در مخالفت هایی که از سمت چپ نسبت به "رویایی ها" صورت گرفته، رد پای وابستگی به سنت و اخلاقیات سنتی و باورها و ایده های کهنه به چشم می خورد. البته، نگاه صرف به سطح یک اثر هنری، پرهیز از پیچیده فکر کردن، و عدم تلاش برای کشف رمز و رازها و لایه های زیرین اثر نیز در این امر دخیل است. با توجه به آنچه گفتیم، ترجمه و انتشار متن زیر که چند سال پیش در معرفی و نقد "رویایی ها" نگاشته شده را برای فکر و جدل حول این اثر هنری بحث انگیز را مفید دانستیم. - بذر

## نقد فیلم

### آنچه "رویایی ها" \* به ذهن من می آورد

#### ترجمه ارسالی

فیلمی با این اسم، این موضوع (ماه مه 1968 در پاریس) و این موسیقی متن (هندریکس، چاپلین، دیلان و دورز) من را میخکوب می کند. وادارم می کند که سراپا چشم شوم و نگاه کنم. از تماشای "رویایی ها"ی برناردو برتولوچی نه فقط نومید نشدم، بلکه انگار پیشداوری هایی که قبل از شروع فیلم داشتم را همان جا به حال خود رها کردم.

"رویایی ها" تماشاگر را به روزهای شورش و شادی در کوچه و خیابانهای پاریس می برد. ماجراهای جنگ ویتنام آنچنان خشم برانگیز است که میلیونها نفر را در سراسر دنیا به تکان در آورده است. در این روزها، محیط آموزشی فرانسه و کل جامعه اسیر یک نظم پادگانی خفقان آور است. همین وضعیت است که جرقه بزرگ انفجار را می زند.

"روزهای آخر ماه آوریل کسی باور نمی کرد که طی چند روز فضای خفقانی جمهوری پنجم دوگل یک باره منفجر شود. کسی باور نمی کرد که نفوذ کمونیستهای جعلی "حزب کمونیست فرانسه" زیر سوال برود. کسی باور نمی کرد که جامعه چشم باز کند و خود را درگیر یک خیزش انقلابی ببیند." (از «فرانسه در سال 1968: روزهای وحشی ماه مه»)

فیلم با به تصویر کشیدن مبارزه ای شروع می شود که در واکنش به برکناری بنیانگذار و مسنول اسطوره ای "سینما تک فرانسه" یعنی "انری لانگ لووا" به راه افتاده بود. او کسی است که کاخ های کهنه شهر را به سالن نمایش فیلم تبدیل کرد تا جوانان شهر، یعنی همان ها که دنبال راه های جدیدی برای تماشای دنیا و دگرگون کردن آن می گشتند، صاحب یک مکتب سینمایی جدید شوند.

ابتدا، نگاه ما متوجه تنو (با بازی لویی گارل) و ایزابل (با بازی اوا گرین) می شود. این دو از کسانی هستند که در

پای "متیو" بسته شده، تمایزش به عشق مجرد و مسالمت جویی است.



"رویایی ها" نشان می دهد که چگونه جوانان به طور همزمان شدیداً به سمتی کشیده می شوند و شدیداً به سمتی دیگر هل داده می شوند. آنان از یک سو می خواهند از مناسبات پوسیده اجتماعی بورژوازی رها شوند و از سوی دیگر دایماً به سوی سنت های روحیه شکن کشانده می شوند. ما در روابط ایزابل با تئو، تابو شکنی می بینیم و در عین حال، رنگ و لعاب زدن به روابطی که کماکان کهنه و پوسیده است. انگار اتوموبیل قراضه ای را به رنگ کاری فرستاده اند. این دو به هم منعهدند و در عین حال، به شکلی غیر قابل تصور نسبت به هم آزادند. فیلم ما را با جنبه مردسالارانه تئو هم روبرو می کند. مثلاً آنجا که بر سر ایزابل نعره می کشد تا موسیقی "جنیس چاپلین" را قطع کند یا آنجا که ترتیب بازیهای جنسی را می دهد. در ابتدای داستان، "متیو" ظاهراً نسبت به بقیه "حساسیت" بیشتری از خود نشان می دهد. ولی می بینیم بعد از اینکه به اولین معشوق ایزابل تبدیل شد می کوشد او را به دام محافظه کاری بکشاند. "متیو" به ایزابل اصرار می کند که باید مثل عاشق و معشوق ها با هم یک قرار ملاقات "واقعی" داشته باشند. به همین خاطر است که او را از ردیف جلوی سینما که دریچه ای برای ورود ایزابل به دنیای جدید انتقاد فرهنگی بود به ردیف عقب می کشاند تا با او مغازه کند. سپس "متیو" و ایزابل را می بینیم که در کافه با هم از یک لیوان با دو نی، کوکاکولا می نوشند. "متیو"، الکی خوش بودن را به عنوان چیزی که در زندگی ایزابل کم بوده، ستایش می کند. در ادامه او را می بینیم که به گوشه گوشه اتاق خواب ایزابل که پناهگاه خصوصی اوست و پر است از آینه و پارچه و مليله دوزی و یک میکروسکپ، سرک می کشد تا راهی برای شناختن و به چنگ آوردن «دختر خوب» در شخصیت وی پیدا کند. درامی که در بطن "رویایی ها" پرورده می شود یادآور کارکرد عمومی انقلاب جنسی در دهه 1960 است. در آغاز فیلم، روحیه ایزابل سرشار از قدرت و نوآوری است. در قسمتهای نزدیک به پایان، او را می بینیم که در فضایی تاریک دراز کشیده است. او می داند که پدر و مادر بی خیالش از

در آن لحظات قرار داد و از آنجا به ماجرا نگاه کرد. و در این کار، گرفتار بدبینی نشد یا احکام کسل کننده و احمقانه در مورد انقلاب کمونیستی صادر نکرد. برتولوچی با ساختن این فیلم، در جهتی خلاف دیدگاه و عملکرد حاکم بر دنیای هنری و روشنفکری امروز حرکت کرد.

درک و نگاه برتولوچی به وقایع آن روزها، قر و قاطی و البته شاعرانه است. اما یکی از چیزهایی که مرا به سالن سینما کشاند مصاحبه ای بود که شبکه "CNN" با برتولوچی انجام داد. "پائولا زان" خبرنگار "سی ان ان" از برتولوچی پرسید: "داستان فیلم در پاریس 1968 اتفاق می افتد. یعنی در زمان و مکانی که شما بطور جدی درگیر آن بوده اید. چرا؟"

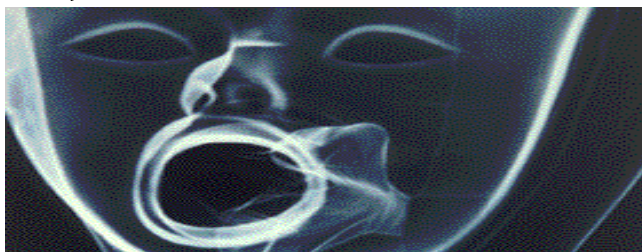
برتولوچی: "چون یک دوره بسیار ویژه بود. در سال 1968، جوانان این توانایی را داشتند که سیاست و سینما را با موسیقی "راک اند رول" و سکس و فلسفه همراه کنند و به هم بیامیزند. همه اینها به شکلی باور نکردنی همخوان و هماهنگ بود. در سال 1968، شبها قبل از خواب به این فکر می کردیم که وقتی بیدار شویم، با آینده روبرویم و نه با روز بعد در تقویم. این حس امید بود. امید به توانایی دگرگون کردن دنیا. دوست دارم به بچه های امروزی بگویم که همین چند وقت پیش بود که جوانانی مثل شما می توانستند رویاپردازی کنند. می توانستند رویاهای فوق العاده ببینند."

"رویایی ها" را در آمریکا در رده فیلم های زیر 17 سال ممنوع قرار داده اند که این کار واقعا غیر معمول است. بعضی از منتقدان سینما هم از آن تحت عنوان "نمایش بازی های جنسی تین ایجرها" یاد کرده اند. جای تأسف است. به نظر من این مانع تراشی ها و بدگویی ها باعث شده که افراد محدودی به تماشای آن بنشینند. البته جالب تر از اینها، واکنش دو پهلو و تردید آمیز بعضی از منتقدان اندیشمند است که شماری از آنان خود را هوادار انقلاب می دانند. این مساله مرا به یاد حرف یک رهبر انقلابی کمونیست می اندازد. او درباره مشاجراتی که بر سر این یا آن فیلم راه می افتد چنین می گوید: "بعضی وقتها مسایل کم و بیش زود مشخص می شود. اما خیلی وقتها با عدم توافق روبرو می شویم. علتش اینست که هنر در جوهر خود، پیچیده است و پر از نمادگرایی و استعاره و.... این مساله، راه بر تفسیرها و برداشتهای گوناگون می گشاید. منظور من این نیست که هنر یک عرصه استثنایی است و در آن درست و نادرست، یا خوب و بد، وجود ندارد و فقط معیارها و تفاسیر ذهنی حاکم است. اما مشخص شدن مضمون و محتوای آثار هنری زمان می برد، صبر می خواهد و در گرو جدا کردن سره از ناسره است."

به نظر من اگر به "رویایی ها" عمیق نگاه کنیم، مناسبات ایزابل و تئو و متیو را استعاره ای از تضادهای مختلف می بینیم. تضادهایی که در دوره های خیزش رادیکال اجتماعی مقابل جوانان قرار می گیرد.

تئو و ایزابل که با شور و هیجان پا به عرصه جامعه نهاده اند خود را یک روح در دو تن می بینند. به نظر من این دو شخصیت نماد به هم آمیختن و یکی شدن فعالیت رادیکال جوانان سراسر دنیا با انقلاب جنسی و عشق به سینما هستند که در آن روزها در کشورهای غربی جریان داشت. این دو دوست دارند که "متیو" را به صف خود بکشانند و او را از کوته بینی "سن دیه گو" (شهر کوچک محل زندگی اش در آمریکا) جدا کنند. بعداً می بینیم که "متیو" سمت نیروهایی را می گیرد که خواهان جدایی این جمع از یکدیگرند. زنجیری که به دست و

## ایده های پراکنده درباره پست مدرنیسم (۳) که به تدریج منسجم تر می شود!



### «خودکشی فلسفه» و گم شدن مبنا

#### باربد کیوان

در نظرات ژاک دریدا می توانیم رد پای سناریوی خودکشی یا "به خود پایان دهی" فلسفی را ببینیم. او در سال 1982 چنین نوشت: "ساختار شکنی از طریق تفکر، تمایزها و مفاهیم گوناگون را نابود می کند. تمایزها و مفاهیمی نظیر استفاده های خنثی و تمثیلی از واژه ها." به گفته وی، تفکر فلسفی (به سبک دریدا)، به ویژه استفاده از شیوه ساختار شکنانه در مشاهده چیزها و نگاه به حقیقت، به همه مناسبات و تغییر دایمی مفاهیم دلالت می کند. دریدا می گفت: "این انتخاب های مجدد فلسفی، تمایزها و مفاهیم گوناگونی که فلاسفه بر آنها به مثابه موارد استفاده خنثی و تمثیلی از واژه ها اتکا می کردند را نابود می کند." معنی این حرفها چیزی جز نواختن ناقوس مرگ نیست. درست مثل اینست که داریم آگهی ترحیم بلند بالای جناب فلسفه را می خوانیم. پشت این حرفها نفی هرگونه جنبه مثبت در عملکرد فلسفه از آغاز تا به امروز قرار دارد. معنی اش اینست که کرکره این دکان را باید پایین کشید. یعنی فلسفه هیچ ارزشی ندارد. جوهر این نوع نگاه به فلسفه ما را به یاد افلاطون می اندازد. همان دلسردی و کسالت و نومیدی که افلاطون نسبت به فلسفه داشت را امثال دریدا هم بروز می دهند. می گویند که هیچ چیزی برای بزرگ داشتن وجود ندارد. مثل اینست که به شاگرد مدرسه ای ها بگویید بیخودی در کلاس های درس وقت خود را تلف می کنید. فارغ التحصیل شدن در کار نیست. می گویند ژان پل سارتر در بستر مرگ "انسان بودن را رنج بی فایده" خواند و با این حرف، همه کارهای مثبتی که خود در زندگی انجام داده بود را نفی کرد. حرف امثال دریدا تفاوتی با کلام نومیدانه سارتر ندارد. دریدا می گوید: فلسفه رنج بی فایده است.

اما این بحثها از کجا نشأت می گیرد؟ برای پاسخ باید اشاره ای به رابطه فلسفه و علم در عصر کنونی داشته باشیم. در دوره حاضر صحنه به گونه ای چیده شده که ظاهرا فقط با شاخه های دانش تکنولوژیک و دستاوردهای تکنولوژیک و علم فرمان شناسی (سایبرنتیک) سر و کار داریم. پدیده های مجازی که در زمینه شبیه سازی رایانه ای با آنها روبرویم واقعا به موضوعاتی که در مباحث پست مدرن می بینیم مرتبطند. وقتی که نگرش پست مدرنیستی با بعضی چیزهای غیر قابل توضیح در زمینه چرایی تمایز پدیده ها روبرو می شود، به این غیر

بازیهای جنسی آنان مطلع شده اند. احساس درماندگی می کند و به فکر خودکشی می افتد تا خلاص شود.

اما خورشید سر می زند و "خیابان" به شکل سنگی که از صف تظاهرات پرتاب شده پنجره را می شکند و به اتاق می آید. راه نجات، این چنین آشکار می شود. تنو، جمع سه نفره را هدایت می کند تا به مبارزه بزرگی که جامعه را از ریشه تکان داده ببینند. وقتی که تنو و ایزابل و متیو به خیابان می رسند دو راه در برابرشان خودنمایی می کند: یا باید خود را به سنگرها برسانند تا با پلیس ضد شورش بجنگند، یعنی همان کاری را بکنند که برای رهایی مردم دنیا ضروری است و یا باید در روحیه و عمل حفظ خود غرق شوند و اسم این کار را دلبستگی به عشق و صلح بگذارند که گرایش طبقه متوسط است. در همان حالی که متیو به حاشیه می خزد، تنو و ایزابل با عجله خود را به صف اول نبرد می رسانند.

برتولوچی در فیلمش، شخصیت هایی که رزمندگان پیگیر «روزهای ماه مه» بودند را به تصویر نمی کشد. او به جای اینکار، به تبلور تضادهایی نگاه می کند که در آن دوران عمل می کرد و دغدغه رایج و موضوع بحث و جدل افرادی بود که در صف اول مبارزه فرار نداشتند اما عمیقا از آن تحولات تاثیر می گرفتند. برای مثال، ما تنو را می بینیم که در اعتراضات دانشجویی فعالیت دارد ولی درست زمانی که جنبش به حد انفجار می رسد موقتا عقب می نشیند تا یک ماه به همراه ایزابل و متیو خانه نشین شود، بحث سیاسی کند و اعتقاداتش را در بحبوحه یک مکاشفه جنسی حاد به آزمون بگذارد. آیا واقعا چنین ماجرای اتفاق افتاده است؟ آیا هنوز هم اتفاق می افتد؟

برتولوچی با خوشبینی فیلمش را به انجام می رساند. این روزها کم می بینیم که فیلمسازی با خوشبینی به توانایی و پایداری جوانان در گذر از دل تحولات و دگرگون کردن دنیا نگاه کند. این را هم بگویم که هنگام تماشای فیلم با یک صحنه تکراری در زندگی روبرو شدم! آنجا که تنو با لحنی شیرین حکم می داد: "پدر و مادرها را نباید نادیده گرفت. آنها را باید دستگیر کرد به روستا فرستاد و تجدید تربیت کرد!" این یک رجوع مثبت غیر معمول به انقلاب فرهنگی چین است.

تماشاگران در "رویایی ها" با بحث های کوبنده سیاسی درباره انقلاب، ماتو و کتاب سرخ (نقل قول از آثار ماتو) روبرو می شوند. این باعث شده که بعضی ها این یا آن حرف را بگیرند و بگویند که فیلم در مورد مسائل بزرگ اجتماعی چنین "حکمی" صادر کرده است. اما عملکرد هنر به شکل تک خطی و بدون تصویر و تصور نیست. فکر می کنم مجادلاتی که در فیلم می بینیم، تماشاگر را به جستجو و تحقیق کنکاش درباره مباحثی که آن دوران با نگاه به منظره آینده جریان داشت دعوت می کند. من از نظرات کنونی برتولوچی درباره انقلاب یا در مورد نظرگاه کسانی که برای دگرگون کردن دنیا تلاش می کنند، مطلع نیستم. اما تصویر تر و تازه ای که از این افراد و خیزش دهه 1960 ارائه کرده گامی مهم در سینمای امروز است. تماشاگران را می بینم که غرق در موسیقی جیمی هندریکس و ترانه پایانی فیلم از "ادیت پیاف" که «از هیچ چیز متأسف نیستم» نام دارد، از سالن سینما خارج می شوند. ■

\* عنوان فیلم به انگلیسی Dreamers است که می توان آن را "آدم هایی که رویایی فکر می کنند" یا "رویا پردازان" هم ترجمه کرد.

هایدگر تلاش کرد از افلاطون تا نیچه را تجزیه و تحلیل کند. او از "شکل" در نظرگاه افلاطون شروع کرد و به "خواست قدرت" در تفکر نیچه و فهم فن آوران قرن بیستم رسید. او به کیش تکنولوژیک یا مینا قرار گرفتن تکنولوژی پرداخت. هایدگر می گفت که در امر تکامل نوعی تداوم وجود دارد و آخرین مرحله ای که در تداوم مقوله وجود می بینیم فرصتهای فوق العاده ای در بر دارد. او اینها را ثمرات مسیری می دانست که از افلاطون آغاز شد. افلاطون از اینجا آغاز کرد که برای پدیده ها و روندها مینا و شالوده ای بیابد. این فکر همینطور ادامه یافت و به نیچه و بحث کیش فن آوری رسید. یعنی هم تداوم را می بینیم و هم گرایشهای مختلفی که در این مسیر به ظهور می رسند. البته هایدگر می گفت که مفهوم سازی برای وجود (و یا ادراک وجود) توسط نیچه که بر پایه تکنولوژی مدرن انجام گرفته، صرفاً عکس برگردان نظرات افلاطون است. نکته ای که در این نوع نگرش هایدگر وجود دارد اینست که فلسفه با همه مبارزاتش، با همه کنکاش هایی که در زمینه مفهوم وجود و معنای زندگی صورت گرفته، با همه جدل هایی که بر سر مینا و شالوده وجود شده، به هیچ جا نرسیده است. هیچ پاسخی پیدا نکرده است. بعد از این همه سال، فقط و فقط به عکس برگردان افلاطون دست یافته ایم. ما بازتاب این درک هایدگر را در نظرات پست مدرنیست ها می بینیم.

با افلاطون بود که فلسفه به متافیزیک تبدیل شد. فلسفه ایده الیستی صاحب ساختاری که پیش از او وجود داشت به متافیزیک تبدیل شد. این فلسفه کوشید وجود را توضیح دهد: "وجود چیست؟ چگونه می توان وجود را بر پایه یک شناخت منسجم توجیه و تبیین کرد؟" این پرسش ها می بایست بر یک مینا و شالوده استوار شود. از نظر افلاطون، مینای وجود فقط می توانست به قشر روشنفکر ممتاز و تعلیم یافته ای که اداره امور را در دست داشت عرضه شود و در اختیارش قرار گیرد. از نظر او، "توده پست" کاری به کار این بحثها نداشت و نمی بایست داشته باشد. این حرفها فقط برای طبقه حاکم، شاه و یا شاه - فیلسوف مطرح بود. مینا و شالوده وجود از نظر افلاطون، همان شکل و یا شکل هایی بودند که خدا را بر زمین متجلی می کردند. بی معنا بودن زندگی و پدیده ها و روندها بر کره خاکی در وجود خدا معنا می یافت. قرن ها بعد، بحث جوهر یا ماده اصلی "اسپینوزا"، طرز تفکر افلاطونی را دچار بحران کرد. چرا که اسپینوزا، جوهر یا ذات را مینا و شالوده قرار داد. یعنی به نوعی میان مقوله خدا با یک قشر پایینتر (یعنی وجود انسانی) فاصله انداخت. او می گفت: "از من نپرسید که ایده های من چگونه واقعیت را بازتاب می دهد و به واقعیت مربوط است. نمی دانم. اینها به هم مربوط نیستند." اسپینوزا می گفت: "به زور اینها را به هم نجسباندید." او این نظر را جلو گذاشت که بخشی از ماده، فکر می کند. یعنی ایده تولید می کند و ربط ایده و ماده اینگونه است. مارکس و انگلس از این نظرات اسپینوزا دفاع کردند. بنابراین می بینید که در بحثهای اسپینوزا و مدافعان و مخالفانش هم پای مینا و شالوده در میان است.

اما پست مدرنیستها این مقوله را به طور کلی کنار می گذارند. وقتی که با نظرات افلاطون و افلاطونیان بعد از او مواجه می شویم می بینیم که می خواهند پای بشر را روی ابرها

قابل توضیح بودن گردن می نهد و با آن همساز می شود. البته "خودکشی" فلسفه امر مبارکی بود اگر با این کار، علوم می توانستند اهداف و رسالت خود را فارغ از سرکوب و قید و بند دنبال کنند. ولی منظور پست مدرنیستها این نیست. آنان نمی خواهند به شاخه های گوناگون علم که در گذشته تحت سیطره فلسفه قرار داشتند و اینک آزاد شده اند اجازه دهند فارغ از قید و بند باشند. پست مدرنیستها می گویند که باید جلوی «جاه طلبی های دیوانه وار» علم را گرفت. افرادی نظیر والتر بنجامین و آدورنو به علم حمله می کنند. حمله آنان به استفاده بورژوازی از علم یا معرفت شناسی بورژوازی علم نیست بلکه خود علم است. می گویند در علم نوعی کلیت گرایی ضد انسانی وجود دارد. سوال اینست که چرا چنین موضعی در مقابل علم دارند؟ این سوال ما را به یک مسأله مورد مشاجره اساسی می رساند: مینا یا شالوده. مارکسیستها مرتباً در بحث و جدل های خود (گاه درست و گاه نادرست!) اعلام می کنند که: "این بحث ما مینای علمی دارد." معنای این حرف اینست که مارکسیسم از بررسی عینی و واقعی دنیای مادی و تجزیه و تحلیل تضادها و مناسبات مادی می آغازد و نتیجه گیری ها، اهداف، رفتار و گرایشانش در مورد مسائل کلان و خرد بر این مینای مادی و عینی استوار است. ولی از نظر پست مدرنیستها، به طور کلی مینا دود شده و به هوا رفته است. یعنی مینا و شالوده ای برای چیزها وجود ندارد. یعنی هیچ بحث و تحلیل و استدلالی را نمی توان به جایی مبتنی و متکی کرد. این در حالی است که هر فلسفه ای بر مینایی استوار است. بنابراین باید به این پرسش بسیار مهم بپردازیم که:

### "شالوده گرا، میناگرا یا اساس گرا هستیم یا نیستیم؟"

ببینید، چیزی که در قلمرو فلسفه تحت عنوان "متافیزیک وجود" مطرح است، اهدافی را دنبال می کند. فلسفه و مبنای فلسفی ای وجود دارد که علوم در مرحله نوزادی و ابتدایی یعنی پیش از آن که به مرحله پختگی برسند، از آنها وام گرفتند و استفاده کردند. در مسیر پیشرفت فلسفه و علم، به جایی می رسیم که فلسفه دیگر نمی تواند چیز جدیدی ارائه دهد، ولی علم کماکان به آن مبنای متصل است. حتی زمانی که سلطه فلسفه بر علم برچیده می شود باز هم نقاط اتکایی به فلسفه وجود دارد. متد فلسفی، همان مینا و شالوده ای است که علم کماکان از آن استفاده می کند. خب، امثال دریدا از این خوششان نمی آید. از اینکه علم، نخ تسبیحی باشد که از همه چیز عبور کند و یا اینکه شناخت بر شالوده ای استوار باشد، خوششان نمی آید. این نوع نگرش حتی از موضع پوزیتیویست های منطق گرا هم عقب تر است. آنان لاقلاً رویاهایی در سر دارند. می خواهند به جایی برسند. این رویاها پاسخی است که در مقابل مسأله مینا و شالوده جلو می گذارند. آنان می کوشند اظهاریه های با معنی عرضه کنند و به آن ساختار ببخشند.

در این زمینه، نگاهی به طرز تفکر هایدگر، ما را با موضع پست مدرنیستی بیشتر آشنا می کند. او تجزیه و تحلیلی از تاریخ وجود و مقوله وجود ارائه کرد. او سعی کرد به قول پست مدرنیستها دست به یک کاوش "باستان شناسانه" بزند. یعنی مقوله وجود را در اعصار تاریخی گوناگون و پی در پی دنبال کند. وجود در هر عصر، بر شالوده ای استوار بوده است. سوال اینست که هر عصر، مقوله وجود را بر چه نظامی، چه باوری، چه مفهومی استوار کرده است؟

شناخت می داند، گروه بندی های محدود هویتی و قومی است. اگر فرد بخواهد پا را از گلیم "من" فراتر بگذارد و برای مثال، به رابطه اش با طبقه کارگر، مساله زن، ستم ملی، و رابطه درونی همه اینها با یکدیگر و با نظام حاکم فکر کند، با اعتراضات پست مدرنیستی روبرو می شود. به علاوه، با تفکر پست مدرنیستی خوب و بد هیچ کاری را نمی توان تعیین کرد. یعنی فلان کار می تواند به نظر من خوب بیاید ولی چندان هم خوب نباشد. هیچ مبنا و محکی وجود ندارد. اتفاقا اگر پست مدرنیستی را دیدید که دارد از خوب بودن کاری و بد بودن کاری دیگر صحبت می کند، احتمالا به اخلاقیات چنگ انداخته است. یعنی احتمالا دارد بر پایه یک رشته اصول اخلاقی مجرد و ثابت، تعیین تکلیف می کند. طنز قضیه همین است. دوری جستن از یافتن مبنا و شالوده، دوری جستن از روش ماتریالیستی دیالکتیکی در شناخت پدیده ها، دوری جستن از ماتریالیسم تاریخی، راه را برای معیارها و مبانی "فرا تاریخی" (آنجا که تعیین تکلیف و اعلام موضع ناگزیر می شود) باز می کند. لنگر افکار "منعطف" و "شناور" یکباره به بستر خشک اخلاقیات مذهبی یا شبه مذهبی گیر می کند و از حرکت باز می ماند.

اما مشکل تفکر پست مدرنیستی، فراتر از اینهاست. پست مدرنیسم به توجیه گر نظم موجود حاکم بر دنیا یعنی نظام امپریالیستی تبدیل می شود. نتیجه عملی منتسب کردن همه چیز به آگاهی بشر، ذهن بشر و اراده بشر از یک طرف، و گرایش به فایده گرایی و عمل گرایی از طرف دیگر، باعث می شود که سرچشمه های ثروت و صد البته تفاوت ها و تمایزهای طبقاتی و جنسیتی و ملی در دنیای مادی پوشیده بماند. از نگاه پست مدرنیستی، اهداف فایده گرایانه در دنیای امپریالیستی به آرزوهای معین انسانها و تلاش برای دستیابی به آنها ربط داده می شود و واقعیت نظام طبقاتی و استثمار و تبعیض ناکفته می ماند. به این تصویر پست مدرنیستی، ضدیت با طبقه و هویت طبقاتی و مبارزه طبقاتی را هم اضافه کنید. چیزی که باقی می ماند آرزوی کارایی فایده گرایانه برای نوع بشر است و پرهیز از درگیری و تخصص. بنابراین می بینید همه آن تلاش و شور و شوق پست مدرنیستی برای رها شدن از میناها، برای شالوده شکنی ها و تخریب ارزش ها و باورهای مستقر، در عمل پیش زمینه ای است برای همسازی و تطابق با وضع موجود. پست مدرنیسم با ضربه زدن به مقوله "یافتن مبنا و شالوده" آغاز می کند و خود بر پوزیتیویسم مبتنی می شود.

ادامه دارد....

"سفت" کنند. اما پست مدرنیستها نمی خواهند هیچ چیز را به هیچ جایی مبتنی و متکی کنند. نمی خواهند "پا سفت کنند"، می خواهند "شناور" باشند. در این زمینه، پست مدرنیستها خود را مدیون هایدگر می دانند. چرا که او مقوله «پیدا کردن مبنا و شالوده» را مورد کنکاش قرار داد و به شرایط و رمز و رازهای این کار پرداخت و سرانجام کشف کرد که مبنایی وجود ندارد. هایدگر ساختارها و گرایشات را مد نظر قرار داد. او به این نتیجه رسید که اولین گام در پیدا کردن مبنا، **مبتنی کردن وجود بر شناخت** است. این کار در ادامه، بیش از پیش مبنا را به مثابه چیزی **درونی اندیشه** تصویر می کند. یعنی ما بیش از پیش درگیر ذهن می شویم، درونی اندیشه می شویم و سرانجام به همان جایی می رسیم که به قول مارکس و انگلس "نوک فلسفه بورژوایی" در سیستم هگلی است: جایی که اندیشه، خودآگاه می شود. یعنی به اندیشه هایی می رسیم که بر خود مبتنی و متکی هستند. به عقیده هایدگر: **"حداکثر چیزی که ما قادریم به خود معرفی کنیم، جزیی از خودمان است."** زیرا به گفته وی، ما خود را بر خودمان مبتنی کرده ایم. خب، رگ و ریشه همین طرز فکر را در موضع سارتر و اگزیستانسیالیسم می بینیم: "ما محکومیم که آزاد باشیم." چرا آزادیم؟ چون خودآگاهیم. چون در قبال کارهایمان مسئولیم. بعدها "رورتی" در سال 1991 همین طرز فکر را به شکل دیگری فرموله کرد: **"تنها چیزی که می توانیم از آن مطمئن باشیم اینست که ما خواهان آرزوهایمان هستیم."** این حرف در واقع، یک معجون ایده ایستی از نظرات هایدگر و افلاطون است. این حرف افلاطون است که تنها شکل انتظام گیتی که ما می توانیم با اطمینان مورد تایید قرار دهیم تصویری است که از دنیای خودمان داریم. یعنی طریقی که خودمان چیزها را در ذهن چیده ایم تا بتوانیم دستکاری اش کنیم. طریقی که توسط آرزوهای ما ترسیم می شود. خب، "رورتی" یک عمل گرای اجتماعی است و همینطور که می بینید مساله را با رنگ و رویی پراگماتیستی (عمل گرایانه) فرموله کرده است.

اما این نوع طرز تفکر که امروز یک وجه مشترک اساسی پست مدرنیستها است به نتایج عملی، سیاسی - اجتماعی معینی می انجامد. مثلا به این پرسش ساده توجه کنید: "من کیستم؟" وقتی که این پرسش را در زمینه ها و مناسبات مختلف و برای افراد گوناگون مطرح می کنیم، با پاسخ های متنوعی روبرو می شویم. مثلا: "من یک زن ستم دیده ام"، "من یک مرد ستمگرم"، "من یک پروولترم"، "من یک بورژوا هستم." حالا به یک پرسش ساده دیگر دقت کنید: "بهره کشی انسان از انسان، یا فرودستی زن نسبت به مرد، یا ستم ملی و مذهبی صحیح است یا غلط؟" با طرز تفکر پست مدرنیستی به چنین سوالاتی که ما با اتکاء به شناخت عینی معمولا می توانیم پاسخگوی شان باشیم، نمی توان جواب داد. یا اینکه جواب روشن و سر راستی نمی شود داد. مثلا زنی که هر روز و هر لحظه مورد تحقیر و سرکوب قرار می گیرد نباید با قاطعیت اعلام کند که "من ستم دیده ام." بلکه حداکثر می تواند بگوید که: "من احساس ستم دیده بودن می کنم!" با تفکر پست مدرنیستی، نمی توان و نباید دنبال رشته های نامرئی و فراگیری گشت که کل جامعه و گروه بندی های متنوعش را بهم متصل کرده است. نمی توان و نباید مناسبات طبقاتی و اجتماعی و سیاسی حاکم را دریافت و در آن دستکاری کرد. حداکثر چیزی که پست مدرنیسم قابل

وبلاگ نشریه دانشجویی بذر

<http://bazz1384.blogfa.com>